Social History Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Biannual Journal, Vol. 13, No. 1, Spring and Summer 2023, 75-112
Doi: 10.30465/shc.2023.42994.2412

The Possibility and Benefit of Applying the Concepts and Methods of Social History in the Historiography of Iranian Architecture

Mahdi Hosseini*

Abstract

Approaching the history of Iran's domestic architecture with regard to its social history is still a nascent interdisciplinary knowledge; While the evidence related to the architecture of the houses is not lacking among the historical sources. The logical way to do this is to understand and explain the methods and tools of historians who wrote the social history of architecture. In this research, firstly, through internal criticism of the text of one of the authentic social histories of Western architecture, about the house and domestic life, some familiar concepts in the field of social sciences including household and family, sex and gender, power and dignity, social mobility in relation to the architecture of houses. The English suburbs and manners were obtained; Then, to measure the possibility of applying this approach in the social historiography of Iranian architecture, these concepts were presented to texts related to domestic life in Qajar Tehran. Relying on the historical evidence based on these texts indicates that with scientific considerations, some of the theoretical tools and methods of social science scholars can be used to develop historical views and interpretations of Iranian architecture. Achieving this goal requires re-reading the historical sources of each period - here the Qajars - in terms of the evidence they provide from both the categories of social groups and architecture. In addition, there are some specifics in facing this issue, which is related to the difference in the social and cultural nature of the British and Iranian societies.

Keywords: English Country Houses, Social Status, Social Mobility, Gender, Qajar Houses.

* M.A in Iran Architectural Studies, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran, arc.hoseini@yahoo.com
Date received: 2022/10/28, Date of acceptance: 2023/03/04

تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل‌نامهٔ علمی (مقالهٔ علمی ـ پژوهشی)، سال ۱۳، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۲

تاریخ اجتماعی معماری خانه و زندگی خانگی

امکان و فایدهٔ کاربستِ مفاهیم و روش‌های تاریخ اجتماعی در تاریخ‌نگاشتِ معماری ایران

مهدی حسینی*

چکیده

ره‌یافت به تاریخ معماری خانگی ایران با نظر به تاریخ اجتماعی آن به‌منزلهٔ دانشی میان‌رشته‌ای هنوز نوپاست، درحالی‌که شواهد مرتبط با معماری خانه‌ها در میان منابع تاریخی کم نیست. راه منطقی برای این کار فهم و ایضاح روش‌ها و اسباب مورخانی است که تاریخ اجتماعی معماری نوشته‌اند. در این پژوهش، نخست، از راه نقد درونی متن یکی از تاریخ‌نامه‌های معتبر اجتماعی معماریِ غرب، دربارهٔ خانه و زندگی خانگی، برخی مفاهیم آشنا در حوزهٔ علوم اجتماعی شامل خانوار و خانواده، جنس و جنسیت، قدرت و منزلت، تحرک اجتماعی در نسبت با معماری خانه‌های حومهٔ شهری انگلیسی، و طرز کار به‌دست آمد، سپس، برای سنجش امکان کاربست این رویکرد در تاریخ‌نویسی اجتماعی معماری ایران، این مفاهیم به متونی مرتبط با زندگی خانگی در تهران قاجاری عرضه شد. تکیه بر شواهد تاریخی مبتنی‌بر این متون حکایت از آن دارد که با ملاحظاتی علمی می‌توان برخی از دست‌مایه‌های نظری و روش‌های دانشوران علوم اجتماعی را برای بسط دیدگاه‌ها و تفسیرهای تاریخی از معماری ایران نیز به‌خدمت گرفت. دست‌یافت به این هدف مستلزم آن است که منابع تاریخی هر دوره، در این‌جا قاجاریان، را از حیث شواهدی که از هر دو مقولهٔ گروه‌های اجتماعی و معماری به‌دست می‌دهند از نو خواند. علاوه‌براین، برخی محدودیت‌ها در مواجهه با این موضوع هست که به تفاوت در ماهیت اجتماعی و فرهنگی دو جامعهٔ انگلیس و ایران مربوط است.

کلیدواژه‌ها: خانه‌های حومهٔ شهری انگلیس، خانواده، قدرت، منزلت اجتماعی، تحرک اجتماعی، جنسیت، خانه‌های قاجاری.

* کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران، arc.hoseini@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۳

۱. مقدمه

بناهای به‌جامانده از گذشته‌های دور، ازآن‌جاکه آینهٔ اوضاع هر فرهنگ و جامعه‌اند، همواره در شمار شواهدی معتبر برای اهل تاریخ بوده‌اند، اگرچه گونه‌بناهای معماری، به‌خصوص خانه‌ها، را به‌درستی می‌توان ظرف زندگی گروه‌های اجتماعی و تاریخ مردم دانست، به‌ندرت تحلیلی نظام‌مند از طرز تحول زندگیِ خانگی در نسبت با تحول معماری، چیدمان فضایی، معنا، و کاربست فضاهای مشترک و خصوصی و فعالیت‌های روزانه در حوزهٔ تاریخی ایران انجام شده است. خانه‌های تاریخیِ ایران نیز صرف‌نظر از اصالت و تعلّق تاریخی‌شان مصداق چنین رویکردی است. اگرچه این خانه‌ها اغلب، و نه همواره، معرّف طرز زندگی گروه‌های اجتماعی فرادست جامعهٔ روزگار خود است، زندگی خانگی جاری در آن‌ها چیزی جدا از اوضاع عمومی آن جامعه نیست، ازاین‌رو، تبیین مختصات این زندگی و نسبت آن با معماری خانه‌ها آموزنده است. در تاریخ‌نویسی معماری ایران نیز مورخان معماری، اگر هم به خانه و زندگی خانگی پرداخته‌اند، کارشان از تحلیل صورت فضاها در نسبت با یک‌دیگر فراتر نرفته است. ازاین‌رو، رابطهٔ متقابل بین ابعاد معماریانه، فرهنگی، و اجتماعیِ تاریخ خانه هم‌چنان موضوعی بدیع است.

نه‌تنها تاریخ‌نویسی اجتماعی معماری، که حتی تاریخ‌نویسی معماری ایران نیز هنوز حوزه‌ای نوپاست که برای فهم و ایضاح وجوه آن باید راه پیمود. اگر ضرورت و فایدهٔ تاریخ‌نویسی اجتماعی معماری ایران را مفروض بدانیم، باید پاسخ پرسش‌هایی بنیادی از این دست را بجوییم: آیا نوشتن از تاریخ اجتماعی معماری ایران شدنی است؟ اسباب، اسلوب، و منابع آن کدام است؟ درواقع، پاسخ به پرسش نخست مستلزم شناخت روش‌ها، مفاهیم، و منابع تاریخی مرتبط با آن (در این‌جا تاریخ‌نگاشت اجتماعی معماری) و عرضهٔ آن‌ها به معماری، جامعه، و فرهنگ ایران است. از راه‌های منطقی و مطمئن برای دست‌یافت به این منظور بررسی و نقد تاریخ نامه هایی است که مورخان آن‌ها ادعای چنین رویکردی دارند، یا اهل نظر کار ایشان را تاریخِ اجتماعی معماری دانسته‌اند. مورخ انگلیسی، مارک ژیروئار (Mark Girouard 1931-2022)، و اثر معتبرش، *زندگی در خانهٔ حومهٔ شهری انگلیسی: تاریخ اجتماعی و معماری* (۱۹۷۸)[1]، نمونه‌ای درخور از چنین خصوصیتی است.

این پژوهش درصدد است از راه نقد درونی متن این تاریخ نامه، مفاهیم و روش هایی یک‌پارچه را برای متنوع سازی و غنی‌سازی تفسیرهای تاریخی دربارهٔ خانه و زندگی روزمره به‌دست دهد، سپس، نتایج حاصل را با شواهدی از اسناد و منابع مرتبط با معماری ایران محک

زده است. در این صورت، شاید بتوان برای پرسش بنیادی‌مان پاسخی مناسب یافت یا دربارهٔ امکانات، موانع، و محدودیت‌های نوشتن از تاریخ اجتماعی معماری ایران قضاوتی درست‌تر داشت.

تاریخ‌نامهٔ ژیروئار تاریخ پانصدسالهٔ خانه‌های حومهٔ شهری انگلیسی و زندگی خانگی در آن‌ها، از سدهٔ هشتم تا چهاردهم قمری/ چهاردهم تا میانهٔ بیستم میلادی، است. اما در بحث از معماری ایران باید به دوره‌ای از تاریخ رجوع کرد که بیش‌ترین منابع مستعد برای این تحقیق را به‌دست دهد. ازاین‌رو، تحقیق به تاریخ دورهٔ قاجاریان محدود می‌شود و ازآن‌جاکه هدف این تحقیق نه تاریخ نگاشت اجتماعی معماری قاجاری، بلکه صرفاً تبیین شواهدی معمارانه در نسبت با تاریخ اجتماعی است، به معدودی از منابع مکتوب و غنی از این دوره به‌خصوص عهد ناصرالدین‌شاه (حک ۱۲۶۴– ۱۳۱۳/ ۱۸۴۸–۱۸۹۶) بسنده شده است. در نقد درونی تاریخ‌نامهٔ ژیروئار نیز تحولات تاریخی سدهٔ هجدهم و نوزدهم شامل عصر ویکتوریا (حک ۱۲۵۳– ۱۳۱۸/ ۱۸۳۷– ۱۹۰۱) بیش‌تر محل نظر بوده است.

۲. تاریخ اجتماعی معماری خانه و زندگی خانگی از منظر ژیروئار

در تاریخ نه‌چندان دراز تاریخ نویسیِ اجتماعی معماری در غرب، خانه های حومهٔ شهری (country houses) واجد ارزش و مقامی یگانه‌اند. ازیک‌سو، نمونه‌های به‌جامانده از این خانه‌ها به‌سبب اهمیت و اندازه‌شان فراوان است و ازسوی‌دیگر، صاحبان و بانیان این خانه‌ها، که اغلب از دیگر گروه‌های اجتماعی هم‌عصر خود نویساتر بودند، تاریخ زندگی خانوادگی‌شان را بیش‌تر درخور ثبت و ضبط می‌دانستند. ازاین‌رو، خانه‌های حومهٔ شهری در مقایسه با دیگر گونهٔ بناها سهم زیادی از نخستین و مهم‌ترین پژوهش‌های حوزهٔ تاریخ اجتماعی معماری، دست‌کم در پژوهش‌های مرتبط با دورهٔ پیشاصنعتی، را شامل‌اند. در این میان، مورخان انگلیسی‌زبان در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم لابد به‌اعتبار اوضاع اجتماعی و فرهنگی‌شان مقدم بر هم‌قطاران خود بودند. مارک ژیروئار نیز در زمرهٔ همین مورخان است.

ژیروئار، که خود از بازماندگان طبقهٔ اَشراف بود و اسلافش از ساکنان و بانیان خانه‌های حومهٔ شهری بودند، آثارش را با تکیه بر روابط متقابل طبقات اجتماعی، به‌خصوص طبقهٔ فرادست (upper class) و طبقهٔ متوسط در عصر ویکتوریا، و نمود زندگی آن‌ها در معماری خانه هایشان می‌نوشت؛ مفاهیمی چون طبقه، تحرک اجتماعی، هژمونی، قدرت، شأن، جنسیت، خانواده، و خانوار و نسبت آن‌ها با تحول معماری در گذر زمان در کارهای او وجهی بارز یافته

است. پاول تامپسون در دههٔ ۱۹۷۰ تاریخ‌نامه‌های ژیروئار را از آن جهت شایستهٔ نقد می‌دانست که سوسیالیست‌های انگلیسی نتوانستند اندیشهٔ کسانی چون جان راسکین، ویلیام موریس، و هم‌فکرانشان را زنده نگه دارند. از منظر او، تاریخ‌نگاری معماری هیچ‌گاه پلخانف، لوکاچ، و ریموند ویلیامز نداشته است (Thompson 1976: 215). بااین‌حال، توصیف ژیروئار از معماری خانه‌ها و زندگی خانگی مردم و روش‌ها و منابع او در تاریخ‌نویسی نه‌تنها به کار مورخان معماری می‌آید، بلکه برای تاریخ‌نویسان فرهنگی و اجتماعی نیز راه‌گشاست.

مهم‌ترین اثر او، *زندگی در خانهٔ حومهٔ شهری انگلیسی*، پس از انتشار، به پژوهش‌هایی در تاریخ‌نویسی معماری دامن زد که در آن زمان، یعنی دههٔ ۱۹۷۰، در میان مورخان معماری تازگی داشت (Stone 1978: 298). او مانند بسیاری از مورخان پسارانکه‌ای به منابع تاریخی متکی بود، اما تاریخ معماری‌اش را با انگارهٔ «همان که در گذشته روی داده است» ننوشت، بلکه قائل به آن برداشت از منابع و متون بود که برای فهم بهتر تاریخ باید با نگاهی انتقادی سروقتِ منابع رفت و آن‌ها را با نظر به پرسش‌ها و نیازهای امروز از نو خواند. از منظر او، می‌توان و باید تاریخ معماری خانه‌های حومهٔ شهری را به‌جای روکردن به ویژگی‌های سبْکی، دوره‌های متعارف تاریخی، معماران و سازندگان، از چشمِ ساکنانِ خانه‌ها قرائت کرد. برای این کار، منابع را از نظرگاه مورخی در دههٔ ۱۹۷۰ بازجویی کرد و اسباب و اُسلوب متعلق به زمانه‌اش را نیز به‌کار بست، آن هم در زمانه‌ای که ترکیب تاریخ با حوزه‌های دیگر هم‌چون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، و اقتصاد متداول بود.

کتاب مقدمه‌ای موجز و یازده فصل دارد[۲] که از این قرار است: ۱. خانه‌های قدرت؛ ۲. خانوارِ قرون وسطایی؛ ۳. خانهٔ قرون وسطایی؛ ۴. خانهٔ الیزابتی و ژاکوبی؛ ۵. خانهٔ رسمی: ۱۶۳۰–۱۷۲۰؛ ۶. میان‌آمدِ نخست: هنروران و هنرپروران؛ ۷. خانهٔ اجتماعی: ۱۷۲۰–۱۷۷۰؛ ۸. فرارسیدنِ سادگی: ۱۷۷۰–۱۸۳۰؛ ۹. میان‌آمدِ دوم: فناوری در خانهٔ حومهٔ شهریِ متقدّم؛ ۱۰. خانهٔ اخلاقی: ۱۸۳۰–۱۹۰۰؛ ۱۱. پیرانه‌سرِ خوش: ۱۹۰۰–۱۹۴۰. این تقسیم‌بندی به‌وضوح حکایت از آن دارد که تبویب کتاب صرفاً منطبق بر دوره‌بندیِ تاریخی و سیرِ تطوّر خانه‌ها نیست، بلکه به‌خصوص در نیمهٔ دوم تاریخ‌نامه‌اش به‌وضوح از تاریخ‌نویسی متعارف معماری و دوره‌بندی تاریخی و سبکی فاصله گرفته است. آن‌چه تاریخ‌نامهٔ ژیروئار را از نمونه‌های مشابهش متمایز می‌کرد رویکرد او به تاریخ معماری بود. نوشتن از تاریخ خانه های حومهٔ شهری تازگی نداشت؛ کاربست اسناد تاریخی، روش‌ها، و مفاهیم نو است که کار او را واجد ارزش و بازاندیشی کرده است.

۱.۲ نظریه

دانشوران علوم اجتماعی صرف‌نظر از نحله‌ها و مکاتبی که پیش گرفته‌اند همگی وجهی مشترک دارند: دست‌مایهٔ کار همه‌شان گروه‌های اجتماعی است. به‌عبارت‌دیگر، گروه اجتماعی حلقهٔ وصل نظریهٔ اجتماعی (دیدگاه اجتماعی) و تاریخ است. دستگاه‌های نظری و ابزارهای مفهومی که نظریه‌پردازان اجتماعی آفریده‌اند فراوان است. آن‌چه در این باب محل بحث بوده است مفاهیمی است که یکی این‌که شواهدی روشن از نقش آن‌ها در پیش‌برد امر تاریخی در کتاب ژیروئار هست و دوم این‌که، بتوان مثال‌هایی ملموس از فایدهٔ آن‌ها برای تاریخ‌نویسیِ معماری در آینهٔ تاریخ‌نامهٔ او آورد. پاره‌ای از این مفاهیم به‌وضوح مُهرشان را بر معماریِ خانه‌ها زده‌اند و برخی دیگر را باید از میان انبوهی از شواهد تاریخی جُست. ژیروئار برای توجیه یا اعتباربخشیدن به نظریه‌ای خاص کوششی نکرده است. جز دو مفهومِ قدرت و خانواده دیگر مفاهیم مرتبط با نظریهٔ اجتماعی در کتاب ژیروئار تصریح نشده‌اند، گرچه آثار و نتایج آن‌ها در متن بارز است.

خانوار و خانواده: خانوار (household) و، در سیر تحوّل تاریخیِ آن، خانواده (family) مفهومی کلیدی در تاریخ‌نگاشتِ ژیروئار است؛ خانوار قرون وسطایی مصداق خوبی از جماعتی (community) واحد بود؛ اجتماعی از افراد مبتنی‌بر الگوهای خویشاوندی (keenship)، نظام پایگانی، و ارتباط چهره‌به‌چهره با یک‌دیگر که معمولاً به محدودیت‌های نسبی، سنت‌ها، و آیین‌هایی پای‌بندند (Encyclopedia of Social History 1994 v. s. "Community"). خانوارهایی از این دست مجموعه‌ای از همهٔ طبقات اجتماعی بودند که زیرنظر یک بارون یا اِرل کار می‌کردند. با تغییر تدریجیِ ساختار قدرت، ساختار این خانوارها نیز تغییر کرد. رفته‌رفته کوچک و کوچک‌تر شد و روابط میان اعضای آن نیز صورتی جدید یافت. خانه و معماری آن ظرف این تحوّل بود.

گویا استدلال‌های ژیروئار دربارهٔ ساختارِ خانوار و خانوادهٔ طبقهٔ فرادستِ انگلیسی به‌وضوح بر پژوهش‌های مورخِ انگلیسی، لارنس استون (۱۹۱۹–۱۹۹۹)، متکی است. استون مدعیِ نوعی تغییر جهت در ارزش‌های خانوادگی در میانهٔ سده‌های پانزدهم تا هجدهم بود؛ تغییر جهت از رویکرد احترام‌آمیز و پدرسالارانهٔ قرون وسطایی به‌صورتی از فردگراییِ متأثّر از روابط اجتماعی و اقتصادیِ مدرن. از منظر او، از اواسط سدهٔ هفدهم، نوعی خانوادهٔ هسته‌ای و بسته شکل گرفت که در سدهٔ هجدهم شکل غالب خانوادهٔ انگلیسی شد. مراد از خانوادهٔ هسته‌ای واحدی

متشکل از والدین و فرزندانشان، یا زوجی بدون فرزند، یا یکی از والدین و فرزندانش است. از این حیث، باید بین خانوار و خانواده تمایز قائل شد (Encyclopedia of Social History 2001: v. "Family" s.)[۳]. ژیروئار در فصل نخستِ کتاب نوشته است:

> لابُد واضح‌ترین و مهم‌ترین تغییر در خانه‌های حومهٔ شهری بین سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۹۰۰ این بود که در ۱۴۰۰ خانه برای یک جماعت طراحی می‌شد و در ۱۹۰۰ برای دو تا. در سده‌های میانه (و درواقع تا اوایل سدهٔ هجدهم)، وقتی کسی از خانواده می‌گفت، منظورش همهٔ کسانی بود که زیر یک سقف زندگی می‌کردند، ازجمله خدمت‌کارانش. در سدهٔ نوزدهم مقصود او همسر و فرزندانش بود (Girouard 1978: 10).

معماریِ خانه‌های حومهٔ شهری، هم در صورت و هم کارکرد، آینهٔ تاریخِ پانصدسالهٔ تحوّل الگوی خانوار به خانوادهٔ بسته است. مَظهرِ اولی تالاری وسیع است که خانوارِ صدها نفری به‌هم‌راه مهمانان در آن غذا می‌خوردند و مَظهرِ الگوی دوم اتاق‌خواب، خلوت، و اتاق پرستاریِ کودکان بود که درکنار اتاق‌های پذیرایی، غذاخوری، بیلیارد، سیگار، و گل‌خانه برای مهمانی‌های آخرهفته سازمان‌دهیِ به‌مراتب پیچیده‌تری از زندگیِ خانگی را نسبت به قرون وسطا نمایش می‌داد. ازاین‌رو، تغییر در اندازهٔ قلمرو خصوصی و خانگیِ خانه‌ها درقبالِ اندازهٔ کارکردهای عمومی آن مصداقی مناسب از تحوّل در ساختار خانواده بود.

خاستگاه قلمرو خانوادگیِ خانه‌های ویکتوریایی را می‌توان تا اوایل سدهٔ نوزدهم و حتی سده‌های پیش از آن پی گرفت. آن‌چه مشخصهٔ عهد ویکتوریایی است این است که خانه نه برای زن و شوهر، بلکه برای والدین و فرزندانشان طراحی می‌شد. ژیروئار مدعی است تا پیش از سدهٔ نوزدهم اختصاص جایی برای استقرار و نگه‌داری کودکان تأثیری بر معماری خانه‌های حومهٔ شهری نداشت. اتاق‌های کودکان معمولاً در آخرین آشکوب بود، تفاوتی با دیگر اتاق‌ها نداشت، و ممکن بود در هرجایی از پلان قرار گیرد (ibid.: 288). اما در اکثر خانه‌های ویکتوریایی مکان نگه‌داری کودکان و طرز دست‌رسی والدین به آن‌ها اهمیت داشت. اغلب این خانه‌ها بال خانوادگیِ مستقل در دو یا سه آشکوب داشتند؛ در یک آشکوب، اتاق خواب والدین، رخت‌کن، اتاق مطالعه، و خلوت بود و در آشکوبِ بالاتر قلمرو کودکان با اتاق‌های پرستاری و مدرسه. پلکانی کوچک نیز از اتاق خلوتِ مادر به اتاق‌های فرزندان می‌رسید (تصویر ۱).

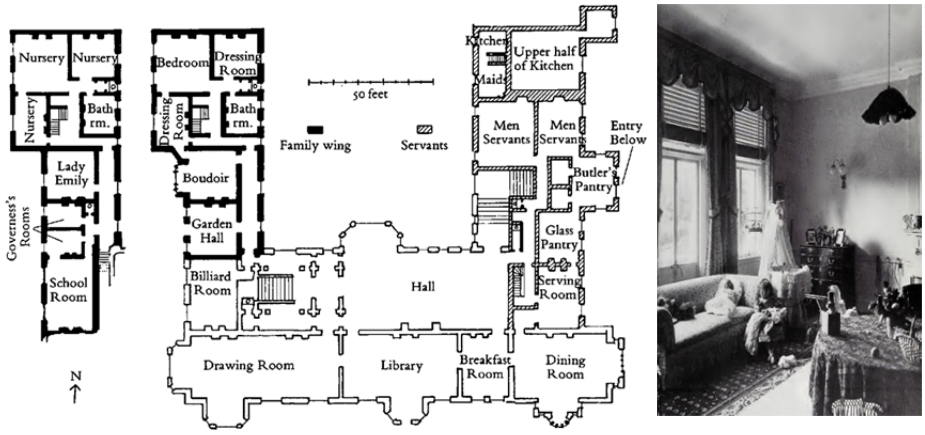

تصویر ۱. بال خانوادگی و بال خدماتی با پلکان جانبی در عمارت تورسبیهال، ناتینگم‌شِر
(منبع: Girouard 1978: 286)

قدرت و مرتبهٔ اجتماعی: «خانه‌های حومهٔ شهری دراصل خانهٔ قدرت بود؛ خانهٔ طبقهٔ حاکم» (ibid.: 2). این گزاره سرآغاز تاریخ‌نامهٔ ژیروئار دربارهٔ خانه‌های حومهٔ شهری است؛ قولِ ژیروئار دو وجه دارد: خانهٔ حومهٔ شهری خانهٔ قدرت است؛ خانهٔ حومهٔ شهری خانهٔ طبقهٔ حاکم است. درواقع، او با انتساب مفهوم قدرت به گروهی اجتماعی (در این‌جا طبقهٔ حاکم) در ظرفِ خانه‌های حومهٔ شهری تاریخ‌نگاشتِ معماری را به نظریهٔ اجتماعی پیوند داده است. درطی قرن‌های متمادی، قدرتِ طبقهٔ فرادست در انگلیس بر مالکیتِ زمین متّکی بود. کسانی که بر روی زمین‌ها کار می‌کردند اجاره‌ای به صاحب ملک می‌پرداختند و درصورت لزوم، برای خانواده‌اش می‌جنگیدند و در دوران متأخرتر به او یا نماینده‌اش در مجلس قانون‌گذاری رأی می‌دادند. ازاین‌رو، زمینِ بیش‌تر یعنی ثروت، قدرت، و نفوذ بیش‌تر برای مالک آن. چنان‌که از سده‌های میانه تا قرن نوزدهم هرکس درصدد بلندپروازی و کسبِ قدرت و ثروت برای خود و خانواده‌اش بود در املاک حومهٔ شهری سرمایه‌گذاری می‌کرد.

بروز مفهوم قدرت در فهمِ اجتماع فرادستان در انگلیس بر این مفروض استوار است که ارزش‌های طبقهٔ حاکم به‌مثابهٔ صاحبان قدرت از سوی زیردستانشان پذیرفته شده بود. به‌عبارت‌دیگر، حاکمیتِ طبقهٔ حاکم نه با اجبار و زور، بلکه با تکیه بر ارزش‌های فرهنگیِ مستقر بود. این موضوعی است که آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱–۱۹۳۷)، فیلسوف مارکسیست ایتالیایی، از آن به سیطره (hegemony) یا «فرادستیِ فرهنگی» تعبیر کرده است. نظریهٔ زیربنایی

گرامشی این بود که طبقهٔ حاکم نه با استفاده از زور، بلکه به‌مددِ ترغیب حکومت می‌کند. این ترغیب غیرمستقیم است: طبقات تابع به‌سبب تعلیم‌وتربیت خود و نیز جایگاهشان در نظام یاد می‌گیرند که جامعه را از نظرگاه حاکمان خود ببینند (برک ۱۳۹۴: ۱۹۳). پس، می‌توان انتظار داشت آیین‌ها، سنت‌ها، و آداب زندگی اجتماعی ایشان نیز متأثر از چنین دیدگاهی باشد، چنان‌که رشد و زوال طبقهٔ فرادست: تغییر مناسبات گروه‌های اجتماعی فرودست و بازاندیشی در ارزش‌های فرهنگی از سوی ایشان را در پی خواهد داشت. محصول این تحول در جامعهٔ انگلیس برآمدن تدریجی طبقهٔ متوسط از اعیان و اشراف از سدهٔ هشتم/ چهاردهم به بعد و پاگرفتن طبقهٔ کارگر در سدهٔ دوازدهم/ هجدهم بود.[۴]

تغییر در کانون قدرت و نظم جدید اجتماعی در گذر زمان شکل گرفت و خانه‌های حومهٔ شهری (خانه‌های قدرت) بازتابندهٔ این تغییر بودند. در سدهٔ هفدهم، معماریِ خانه‌های حومهٔ شهری دست‌خوشِ تغییراتی بنیادی شد که مستقیماً بر صورت‌بندیِ جدیدِ طبقاتِ اجتماعی دلالت داشت: یکی، بیرون‌راندنِ خدمه از تالار اصلی خانه با نقل‌مکان ایشان به زیرزمین یا تالاری کوچک‌تر و دیگری ابداعِ پلکان فرعی برای آن‌ها تا لُرد در رفت‌وآمدِ خود با زیردستانش مواجه نشود (ibid.: 138). تمایل به زندگیِ خصوصی‌تر به بروز شکاف میان طبقهٔ فرادست و مستخدمان و کارمندانشان منجر شد؛ جماعتی که به‌تدریج طبقهٔ متوسط را شکل دادند. اگر ابداع پلکان فرعی و بیرون‌راندن خدمه از تالار تظاهر معماریانهٔ ظهور طبقهٔ متوسط بود، ایجاد بال (جبههٔ) خدماتی در خانه‌ها و سازمان‌دهی و روابط فضایی ناشی از آن جایگاه طبقهٔ کارگر را در معماری خانه‌های حومهٔ شهریِ انگلیسی تعیّن بخشید. نظامی پیچیده از راه‌روها، درب‌ها، و پلکان‌های فرعی هم در خانه‌ها شکل گرفت تا تضمین کند مستخدمان برای انجام وظایف خود به بخش‌های مختلف خانه تردد کنند، بدون آن‌که با اهلِ خانه مواجه شوند.[۵] بنابراین، اگر وجه تمایز گروه‌های اجتماعی در سده‌های میانه تالار و پلکان فرعی بود، ویژگی بارز خانه‌های ویکتوریایی، آن‌چنان‌که در پلان معماری آن‌ها هم واضح است، انگارهٔ دو جماعتِ مستقل از یک‌دیگر است که قدرت اجتماعی آن‌ها منزلتشان را معرفی می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، مرتبهٔ اجتماعی افراد به‌وضوح در آینهٔ معماری خانه‌های حومهٔ شهری منعکس است؛ هم در صورت و هم در کارکرد (تصویر ۱).

این‌که دانشوران در تحلیلِ ساختار جامعه از مراتبِ اجتماعی به‌جای طبقه استفاده کنند، بیش‌تر متأثر از آرای ماکس وبر (۱۸۶۴–۱۹۲۰) جامعه‌شناس است. از نظر او، منشأ قدرت اجتماعی صرفاً سرمایهٔ مادّی نیست، بلکه شأنِ افراد نیز در کسب قدرت مؤثر است. ازاین‌رو، می‌توان پذیرفت که استفاده از آن برای ایضاحِ مشخصه‌های جامعهٔ انگلستان پیشاصنعتی مفید است.

تحرک اجتماعی: در پژوهش تاریخی دربارهٔ جامعه‌ای با نظام پایگانی، صرف‌نظر از این‌که آن را طبقاتی بنامیم یا مبتنی‌بر مراتب شئونی، همواره پرسش از حرکت (جابه‌جایی) روی نردبان اجتماعی مطرح است. گاهی جابه‌جایی در سطح گروهی اجتماعی و در گذر زمان است؛ مثل این‌که گروهی در سیر تاریخ از مرتبه‌ای به مرتبهٔ دیگر برود. جان‌مایهٔ کتاب ژیروئار نیز چیزی جز این نیست: افول تدریجیِ طبقهٔ فرادست و کاهش قدرت آن‌ها که در پانصد سال معماریِ خانه‌های ایشان منعکس شده است. این موضوع مهم است، اما سطحِ دیگر تحرک اجتماعی، که به کار این بحث می‌آید و بیش‌تر در کانون توجه مورخان است، ناظر به جابه‌جایی افراد در هر طبقه و درنتیجه در ساختار قدرت است (Encyclopedia of Europian Social History 2001: s. v. "Mobility"). ازآن‌جاکه خانهٔ حومهٔ شهری بیش از هرچیز خانهٔ قدرت است، می‌توان تغییرات معماریِ آن را در نسبت با تغییر مرتبهٔ اجتماعیِ صاحبِ خانه یا بانیِ آن پی گرفت.

در انگلستانِ پیشاصنعتی، راه‌های دست‌یافت به مراتب اجتماعیِ بالاتر چندان متنوع نبود. «خدمت‌کردن به خانوارهای بزرگ، کلیسا، و دربار سه مسیر عمدهٔ پیشرفت برای کسانی بود که بهره‌ای دیگر نداشتند» (Girouard 1978: 16). خانوارهای مهم معمولاً مستخدمان خود را از میان کسانی برمی‌گزیدند که زمین‌هایشان را اجاره کرده بودند و فرزندان زمین‌دارانِ خُرده‌پا نیز قرارگرفتن در زمرهٔ مستخدمانِ لُرد را به‌مثابهٔ شغل می‌دیدند. مستخدمان در این خانه‌ها از کودکی آموزش می‌دیدند، تاآن‌جاکه بن‌جانسونِ شاعر در سدهٔ شانزدهم خانوارهای بزرگ را «پرورشگاهِ نجیب‌زادگی» نامید. شأن و مرتبهٔ اجتماعیِ هریک از مناصب خانگی را هم با دوری و نزدیکی آن به شخص صاحب‌خانه و حریم خصوصی‌اش می‌سنجیدند. از این منظر، ندیم‌ها و ندیمه‌ها کسانی بودند که مراتب اجتماعی را بیش از دیگران طی کرده بودند، هم‌چنان‌که مستخدم پستوی خانه، که مستراح لُرد را نظافت می‌کرد، از مقربان او بود.

آن‌چه دست‌یافت به مراتب شغلی در خانه‌ها و کسب قدرت و ثروت بیش‌تر را تضمین می‌کرد، روحیهٔ جاه‌طلبیِ افراد بود. نتیجهٔ این روحیه همانا عبارت بود از مناسبات و روابط مؤثرتر با منابع قدرت برای گرفتن مناصب بیش‌تر و مهم‌تر. در سدهٔ شانزدهم، سِر جان تِین از درآمد حاصل از سرپرستی املاکِ دوکِ سامِرسِت توانست مرتبهٔ خانوادگی‌اش را به مقامِ مارکوییس ارتقا دهد و عمارت خود در لانگ‌لیت را بسازد (تصویر ۲). هم‌چنان‌که خدمت به خاندانِ ساکویل و هوارد خانوادهٔ ترور را از سربازان بی‌پول ولزی به مالکانی مهم با دستِ‌کم دو خانهٔ بزرگ و تعدادی شوالیه تبدیل کرد، بااین‌حال، همواره راهی میان‌بُر هم وجود داشت که

البته بی‌دردسر نبود. کسی که به هر علت به خدمت در دربار و دولت راه نداشت، یا می‌خواست مراتب ترقّی را سریع‌تر طی کند، مصائب و دردسرهای ازدواج با فردی از طبقهٔ بالاتر را می‌پذیرفت؛ بسِ هاردویک[۶] ابتدا برای خانوارهای بزرگ زوچ و گریس خدمت می‌کرد و پس از ازدواج‌های متعدد به مقامِ کُنتِس رسید و عمارت باشکوه هاردویک‌هال را ساخت (ibid.: 83).

تصویر ۲. عمارت لانگ‌لیت در ویلت‌شِر (راست) و
برج‌های ضیافت‌خانه در آن (چپ) که آینهٔ منزلت اجتماعی خانوار و صاحب خانه بود.
(منبع: Girouard 1978: 107)

البته بلندپروازی و قدرت‌طلبی همیشه هم به نتایج مطلوب منتهی نمی‌شد. به‌عبارت‌دیگر، حرکت در مراتب اجتماعی زندگی خانگی همواره صعودی نبود. رابرت والپول در زمرهٔ خرده‌مالکان نورفوک بود که به‌مددِ استعداد ذاتی و مناسبات سیاسی‌اش زمین‌های زیادی خرید و چنان در ساختار اجتماعی بالا رفت که به مقام نخست‌وزیری انگلستان رسید. عمارتِ او در هاوتون نمادی بی‌چون‌وچرا از قدرت، ثروت، و اعتبارش بود؛ خانه‌ای که به‌دست بزرگ‌ترین معماران و صنعت‌گران زمانه ساخته شد، اما تلاش‌های او برای حفظ شأن خانوادگی‌اش شکست خورد. زمین‌های او برای پشتیبانی از خانه‌اش کفایت نمی‌کرد و حاصل ازدواج تنها پسرش نوه‌ای بود که سلامت روانی نداشت؛ کسی که ثروت نیاکانش را به‌باد داد، نگاره‌های ایشان در گالری خانه را فروخت، و هیچ فرزند مشروعی نیاورد. هاوتون اگرچه شکوه گذشته‌اش را نداشت، هم‌چنان پابرجا ماند، اما سرگذشت لرد وِرنی فاجعه‌بارتر بود. در دههٔ

۱۱۷۰ق/ ۱۷۶۰م، که او تصمیم گرفت گرنویل‌های اِستوو را برای رهبری سیاسی باکینگم‌شِر به‌چالش بکشد، بخش اجتناب‌ناپذیرِ مبارزاتش بازسازیِ کِلایدون در مقیاسی عظیم بود. شکست او در انتخابات ورشکستگیِ مالی خانواده‌اش را در پی داشت. عمارتِ کلایدون مخروبه شد و ورنی‌ها به سطح زمین‌دارانِ خُردِ منطقهٔ باکینگم‌شر تنزّل کردند (ibid.: 4).

تغییر در سطح مناسبات و روابط اجتماعی طبقهٔ فرادست نیز در رویکرد ایشان به‌صورت و کارکرد معماریِ خانه هایشان مؤثر بود، چنان که ملکه‌الیزابتِ یکم سیزده بار از املاک لُرد برگلی بازدید کرد و او هر بار برای جلبِ توجه ملکه خانهٔ اربابیِ تیوبالدز را بازسازی می‌کرد، تا این‌که پس از مدتی تیوبالدز مقیاس و اعتباری به‌قدرِ کاخی سلطنتی یافت. لُرد برگلی نیز منصبِ خزانه‌دارِ دربار را به‌دست آورد (ibid.: 111). هم‌چنین لرد پمبروک در ۱۰۴۲ق/ ۱۶۳۳م برای پذیرایی از شاه‌چارلزِ یکم و همسرش عمارتی در ویلتون ساخت که بیش‌تر اقامتگاهی تابستانی بود تا خانه‌ای برای تمامِ اوقات. عمارتِ ویلتون نقشه‌ای پالادیویی داشت و برای اقامت شاه و ملکه اتاق‌هایی در دو سوی آن طراحی شده بود. کمی بعد لرد از چشمِ پادشاه افتاد و رفت‌وآمد خانوادهٔ سلطنتی به ویلتون متوقف شد. پس لُرد پمبروک ایوان ورودی و یکی از دو جانب متقارن ساختمان را خراب کرد تا خودش از نیمهٔ به‌جاماندهٔ آن استفاده کند (ibid.: 121). حکایت‌هایی دیگر از این دست هست که ژیروئار برای تبیینِ تاریخِ اجتماعی و معماریِ خانه‌ها به آن رجوع کرده است. پایشِ تغییرات کالبدی خانه‌ها در گذرِ زمان اطلاعاتی درخور از روابط اجتماعی میان اعضای طبقهٔ فرادست، رقابت‌ها، و منازعات ایشان به‌دست داده است.

جنس و جنسیّت: گزارشِ تاریخیِ ژیروئار از گروه‌های اجتماعی‌ای که عاملان تاریخ‌اند صرفاً از دریچهٔ فهمِ طبقه یا شأن اجتماعی نیست. این وجه غالب و پیدای کتاب است، درحالی‌که در سراسر متن شواهدی هست حاکی از این‌که او درصدد تبیینِ عاملیّتِ زنان به‌مثابهٔ جماعتی مغفول درمقابلِ مردان و سیر تطوّر نقش‌آفرینیِ ایشان در تاریخ معماری خانه‌های حومهٔ شهری بوده است. وقتی ژیروئار در دهۀ ۱۹۷۰ تاریخ‌نامه‌اش را می‌نوشت بحث‌هایی از این دست میان مورخان هنوز تازه بود. این نگاه محصول چرخش زبانی و رویکردهای پساساختارگرایی است. در میانهٔ دهۀ ۱۹۷۰، کسانی مانند جون کلی (۱۹۲۸–۱۹۸۲) و ناتالی زمون دیویس (۱۹۲۸–۲۰۲۳) معتقد بودند که تاریخ زنان را باید به‌عنوانِ «تاریخِ جنسیّت» از نو نوشت، چنان‌که در آن رابطهٔ متقابلِ هر دو جنس (sex) مبنای فهمِ جدید باشد. پس از ایشان جون اسکات (۱۹۴۱) در دهۀ ۱۹۸۰ استدلال کرد که جنسیّت (gender) یکی از عناصر مقوّمِ روابط اجتماعی و مبتنی‌بر تفاوت‌های میان دو جنس است؛ ازاین‌رو، باید آن را در مناسبات قدرت لحاظ کرد (مک‌رایلد و تیلور ۱۳۹۷: ۲۳۷–۲۴۲).

اگر جنسیّت (زن یا مردبودن) ساختاری اجتماعی است، تاریخی هم دارد و مطالعهٔ همین تاریخ است که بر فهمِ ما از رابطهٔ آن با معماری دلالت می‌کند (Arnold 2002: 199). تا پیش از دههٔ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ زنان در سنّتِ تاریخ‌نویسیِ مورخان، جز در ادوار رواج تاریخ‌نگاریِ جمعیت‌شناختی، تقریباً هیچ نام و نشانی نداشتند (برک ۱۳۹۴: ۱۲۶). ژیروئار به‌خوبی از فایدهٔ این قبیل اطلاعات تاریخی در اسناد دستِ‌اول آگاه بوده است. او با مقایسهٔ نسبت تعداد زنان به مردان در خانوارهای بزرگ، از قرون وسطا تا سدهٔ بیستم، این تغییر تاریخی را از حیث کمّی نشان داده است؛ مثلاً در خانوار نورتامبرلند در سدهٔ پانزدهم تعداد زنان به مردان نُه به ۱۶۶ بود: همسر و سه ندیمهٔ او، دخترش، دو خدمهٔ حجره‌دار، و دو پرستار. این نسبت حتی در خانوارهای زن‌سالار هم‌چون کُنتِسِ وارویک نیز کم‌وبیش برقرار بود، درحالی‌که خانوارِ لُرد پیتر در ۱۱۵۴ق/ ۱۷۴۲م شامل نوزده مرد و چهارده زن و در خانوار لُردِ سالزبری در ۱۲۱۱ق/ ۱۷۹۷م هجده مرد و به همین تعداد زن بود (Girouard 1978: 327-328). سرشتِ مردانهٔ خانوارها و خانه‌های حومهٔ شهریِ متقدّم را احتمالاً باید در ارتباط سنتیِ ساختار آن‌ها با بنیادهای قدرت دانست.

ساختارِ خانوارهای حومهٔ شهری در سراسر تاریخ پانصدساله اش همواره موجدِ نوعی تضاد میان دو جنس مذکّر و مؤنث بوده است؛ در خانوار سده‌های میانه، بین گروهی کوچک از زنان که با دنیای مردانهٔ خدمت‌کارانشان احاطه شده بودند و در خانوارهای ویکتوریایی میان مردان طبقهٔ فرادست با مستخدمان زن خانه. این تضاد، که گاهی با تنش نیز هم‌راه بود (ibid.: 28)، به‌خوبی در قلمروهای زنانه و مردانه در معماریِ خانه‌های حومهٔ شهری منعکس شده است. جدایی زنان از مردان در مراسم آیینی، نظیر صرفِ شام، ریشه در سنّت‌های قرون وسطایی داشت. سنّت‌هایی چنان قدرت‌مند که حتی در سده‌های دوازدهم و سیزدهم/ هجدهم و نوزدهم زنان در ضیافت شهرداری لندن در اتاقی مجزا پذیرایی می‌شدند و در ضیافت تاج‌گذاری در وست‌مینسترهال صرفاً اجازه داشتند از کمرپوشِ تالار مراسم را تماشا کنند. این ضیافت‌ها هر دو منشأ قرون وسطایی داشتند (ibid.: 46). بااین‌حال، این روند رفته‌رفته دست‌خوش تغییر می‌شد.

احتمالاً نخستین تغییر محسوس در معماری از سدهٔ دهم/ شانزدهم بروز کرد؛ آن‌جاکه برای ایجاد تقارن در نظام آپارتمانیِ خانه ها قلمرو زندگی خصوصیِ شاه و ملکه از یک‌دیگر تفکیک شد. در خانه‌هایی از این دست، بانوی خانه اغلب اتاقی مجزا داشت که به اتاق لباس یا اتاق خواب ضمیمه شده بود و به‌عنوان «اتاقِ» او شناخته می‌شد و گاهی کارکرد نشیمن خصوصی

(sitting room) یا خاتون‌خانه (boudoir) هم داشت. درمقابل، لرد اتاقی برای مطالعه داشت که معمولاً حمام و اتاق لباس هم به آن الحاق می‌شد. البته الگوی متداول‌تر برای سازمان‌دهیِ این دو قلمرو چنین بود: اتاق‌خواب خانوادگی، اتاق‌لباسِ بانو، و خاتون‌خانه در آشکوب اول و اتاق‌مطالعه و اتاق‌لباس آقا در آشکوب هم‌کف (ibid.: 230)؛ نمونه‌ای کامل از تفکیک کارکردهای خانگی از حیث جنسیّت ساکنان آن.

تفکیک جنسیتی قلمروهای خانگی منحصربه زندگی خصوصی خانواده نبود. از سدهٔ یازدهم و دوازدهم/ هفدهم و هجدهم به بعد، که معاشرت با دوستان و آشنایان در خانه مشخصهٔ رفتار اجتماعی طبقهٔ فرادست شد، اتاق غذاخوری به‌عنوان اتاقی مردانه و اتاق پذیرایی اتاقی زنانه به‌شمار آمد. هنگامی‌که مردان در اتاق غذاخوری سرگرم گفت‌وگوهای مردانه بودند، زنان در اتاق پذیرایی و به‌دور از هیاهو با معاشرانِ خود مهمانیِ صَرفِ چای ترتیب می‌دادند (ibid.: 233)؛ کارکردی که در خانه‌های سدهٔ نوزدهمی کم‌وبیش حفظ شد. اثاث و تزئین این اتاق‌ها نیز مبتنی‌بر ارزش‌های مردانه و ظرافت‌های زنانه بود (ibid.: 292). از حیث سازمان‌دهیِ معماریانه دو اتاق در دو سوی تالار (سالن) یا پیش‌حجره قرار می‌گرفتند و تظاهر بیرونی آن‌ها نمایی متقارن ایجاد می‌کرد (تصویر ۳).

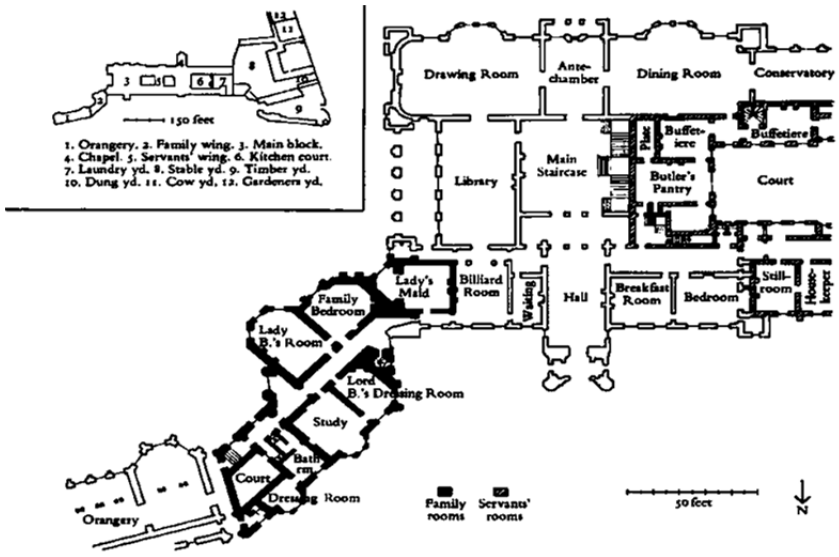

تصویر ۳. سازمان‌دهی متقارن اتاق پذیرایی و غذاخوری در وسط پلان و تفکیک قلمرو خانگی مرد و زن در بال خانوادگی، هر دو مصداق‌های جدایی جنسیتی در خانه‌های حومهٔ شهری. عمارت اِشریج پارک
(منبع: Girouard 1978: 230)

از نظر ژیروئار، معیارهای اخلاقی جامعهٔ ویکتوریایی، که روش‌های پیش‌گیری از بارداری را برای زنان منع می‌کرد، به افزایش محسوس جمعیت جوان خانوارهای حومهٔ شهری در سدهٔ نوزدهم منجر شد؛ جوانانی که اغلب شغل و درآمدی مناسب نداشتند تا بتوانند ازدواج کنند و خانوادهٔ خود را تشکیل دهند. شیوهٔ زندگیِ ایشان و الزاماتی که با خود می‌آورْد به‌خودیِ‌خود زندگیِ خانگی و معماری خانه‌ها را هم متأثر می‌کرد (ibid.: 296-297). اتاق سیگار و اتاق بیلیارد محصول عادات این ساکنان جدید در خانه‌های ویکتوریایی بود.

در میانهٔ سدهٔ سیزدهم/ نوزدهم، مجردهای خانوار پس از صَرفِ شام در اتاق سیگار جمع می‌شدند، لباس مخصوص می‌پوشیدند، و از موضوعاتی بحث می‌کردند که معمولاً «زنان ویکتوریایی را انتظار آگاهی از آن‌ها نبود» (ibid.: 295). سیگارکشیدن اغلب با بازی بیلیارد هم‌راه بود. ازاین‌رو، اتاق سیگار و اتاق بیلیارد در کنار هم قرار می‌گرفت. در خانه‌های کوچک‌تر این دو اتاق باهم یکی می‌شد. اثاث و تزئین این اتاق‌ها نیز به‌خوبی از کارکرد آن‌ها و روحیهٔ استفاده‌کنندگانش تبعیّت می‌کرد. این اتاق‌ها به‌هم‌راه مکان‌هایی چون اتاق مطالعه و اتاق غذاخوری درکنار یک‌دیگر قلمرو با ماهیت مردانه در معماریِ خانه‌ها شکل می‌داد؛ نتیجه آن‌که، در نقشهٔ معماریِ خانه میان کارکردهای زنانه و مردانه تعادل برقرار شد.[۷]

از حیث روابط اجتماعی میان جنس‌ها، حضور ساکنان جدید خانه (مجردها) به تضاد میان دو جنس دامن زد و نظارت و کنترل شدیدتر شد. نقشهٔ اَبی‌استید هال در لانک‌شِر (تصویر ۴) به‌خوبی اوضاع اجتماعی خانه‌ها را در اوایل سدهٔ چهاردهم/ اواخر سدهٔ نوزدهم نشان می‌دهد. معمولاً کارکردهای مردانه در یک سوی خانه و کارکردهای زنانه در سویی دیگر سازمان‌دهی می‌شدند. قلمرو مردانه علاوه‌بر اتاق‌های اصلی تعدادی توالت و پلکانی معروف به «پلکان مجردها» داشت که مستقیماً به اتاق‌های مجردها در آشکوب بالا راه داشت. این اتاق‌ها در قیاس با اتاق‌های خانوادگی اثاث و تسهیلات کم‌تری داشتند و معمولاً دست‌رسی به آن‌ها از راه‌رویی باریک و اختصاصی ممکن بود. در قلمرو زنان نیز «ورودی دوشیزگان» و راه‌روهای اختصاصی کنترلِ رفت‌وآمدها را تضمین می‌کرد. بااین‌همه

> خانوار ویکتوریاییِ متأخّر با دستهٔ مجردهایش به زندگیِ خانگیِ پرهیزکارانه و اخلاق‌مدارِ میانهٔ عصر ویکتوریا جانی تازه بخشید. کسانی که اوقاتشان را با گفت‌وگوهای مستهجن در اتاق‌های مردانه، معاشرت پشت میزهای جداگانه در اتاق غذاخوری، و روابط جنسیِ مخفیانه در راه‌روهای منتهی به اتاق خواب می‌گذراندند (ibid.: 298).

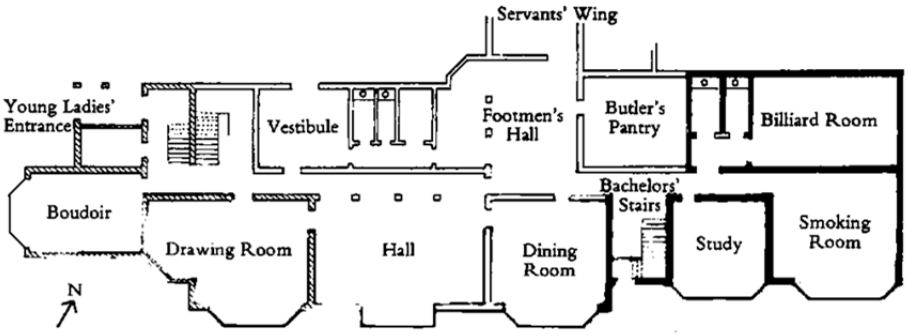

تصویر ۴. اَبی‌استیدهال در لانک‌شِر؛ قلمرو زنان و مردان با راه‌روهای باریک، پلکان مجردها و ورودیِ دوشیزگان
(منبع: Girouard 1978: 298)

۲.۲ روش

پیتر بِرک در کتابش، *تاریخ و نظریهٔ اجتماعی* (۱۹۹۱)، چهار روش عام و کلی از علوم اجتماعی را نام برده است که به کار مورخان می‌آید: مقایسه، روش‌های کمّی، الگوها و روندها، و تحلیل اجتماعی خُرد. معلوم است که این روش‌ها همهٔ ابزارِ کار دانشوران علوم اجتماعی نیست، بلکه عام‌ترین آن‌هاست. ازقضا، روش‌های جامعه‌شناسیِ تاریخی بسیار متنوع است. در این فصل، دو مقولهٔ نخست اول به تاریخ‌نامهٔ ژیروئار عرضه شده است، با این هدف که نتایج حاصل از آن چهارچوبی از کاربستِ این روش‌ها در تاریخ‌نگاری معماری به‌دست دهد.

روشِ مقایسه‌ای: امیل دورکیم (۱۸۵۸–۱۹۱۷)، جامعه‌شناسِ فرانسوی، معتقد بود مطالعهٔ تغییرات هم‌زمان این امکان را فراهم می‌کند که دریابیم چرا جامعه‌ای شکلی خاص به خود می‌گیرد؛ این مطالعه متکی بر مقایسه بود. او برای این کار هم شباهت‌ها و هم تفاوت‌ها را در نظر داشت (همان: ۷۴). اگرچه ژیروئار در هیچ‌جای متن به تصریح از این مقایسه چیزی ننوشته است، شواهد و نمونه‌ها آن‌قدر هست که بتوان گفت او برای پیش‌بردِ برخی از استدلال‌ها و تبیین های تاریخی‌اش دست به مقایسهٔ هدف‌مند زده است. از منظر کسی چون مارک بلوک، مقایسه این فایده را دارد که مورخ با یافتن وجوه شباهت و افتراق دو الگو، کنارگذاشتن موارد شاذّ و بی‌قاعده، و برجسته‌کردن روندهای مشابه در این دو الگو ادعای خود دربارهٔ تحوّلی تاریخی را تبیین کند (شیرو ۱۳۸۸: ۵۲). البته قدم نخست این است که دو الگو قابل‌مقایسه باشند.

کاربستِ این روش در تاریخ نامهٔ ژیروئار در قیاس خانه های انگلیسی بـا فرانسـوی اسـت. چنین مقایسه‌ای از نظر ژیروئار موجه است. او دربارهٔ ریشهٔ آیین‌های جاری در میان خانوارهای انگلیسی نوشته است: «احتمالاً رسوم خانگی در انگلستان از دربار ریچـاردِ دوم نشـئت گرفتـه است؛ جایی که همسرِ جهان ـ شهروندِ او به‌شدت متأثّر از اروپـا، بـه‌خصـوص فرانسـه، بـود» (ibid.: 50). هم‌چنین، به‌نظر می‌رسد بخشی از تاریخِ مشترکِ انگلستان و فرانسـه در سـده‌هـای میانه، که از آن به یوغِ نورمن (Norman Yoke) یاد می‌کنند، نیز این تأثیرپذیری را تقویت کرده و آن را به پژوهش ژیروئار پیوند داده است. فتح انگلستان به‌دستِ نورمن هـا در ۴۵۸ق/ ۱۰۶۶م نه‌تنها نظام فئودالیِ انگلیسی را متحوّل کرد، بلکه دو پی‌آمدِ مهم دیگر هم داشت: اول ایـن‌کـه، رواج نهادها، نظام‌ها، آداب و سُنن، شیوه‌های زیست، و مناسباتِ تولیدی و اجتمـاعی خـاص؛ دوم این‌که، اشاعهٔ زبان فرانسه ـ انگلیسی و لاتین به‌مثابهٔ زبان‌های رسـمیِ دیـوانی، حقـوقی، و ادبی.[۸]

ردیابیِ اطوار و شیوه های فرانسوی، بیش از هر زمان، در معماریِ خانه های حومـهٔ شـهریِ سدهٔ هفدهم بارز است؛ برهه‌ای که الگوی خانه‌های رسمی طرف‌دار داشت. ژیروئار ابتدا تأکید کرده است که تأثیر فرانسه بر معماری خانه‌ها از دو وجه بود: یکی تغییرنامِ انگلیسیِ مکان‌ها بـه اسامیِ فرانسوی و دیگری تغییر کارکرد و چیدمان اتاق‌ها. علاوه‌بر سابقهٔ تـاریخی دو فرهنـگ، اقتدار و نفوذ دربار لوییِ چهاردهم در این برهه و آشناییِ فرادستانِ انگلیسی با فرهنگ رایج در اروپا و به‌خصوص فرانسه (پس از دورهٔ بازگشت) این روند را تشـدید کـرد (ibid.: 129-130). در خانه‌هـا، اصـطلاح پـیش‌حجـره (ante chambre)، حجـره (chambre)، و خلـوت (cabinet) جای‌گزینِ حجرهٔ فرعی (withdrawing)، حجرهٔ خواب (bed chamber)، و پسـتو (closet) شـد. بحث از سیر تطورِ تاریخیِ واژگان معماری و زندگیِ خانگی روش ژیروئـار اسـت، چنـان‌کـه خودش آن را امری بدیع و نقطهٔ قوتِ کـارش دانسـته و مـدعی اسـت چنـین دیـدگاهی نـزد پژوهش‌گران پیش از او سابقه نداشته است (ibid.: 322).

استدلال ژیروئار برای تبیین کارکرد و چیدمان اتاق‌ها در خانه‌هـا مثـالِ خـوبی از کاربسـتِ روش تطبیقی در کار اوست. از نظرگاه او، طرحِ انگلیسی و فرانسوی هر دو خاستگاهی مشترک داشتند که به سده‌های میانه می‌رسید: تالار و حجره. امـا ایـن الگـو در دو کشـور بـه شـیوه‌ای یک‌سان توسعه نیافت. مقایسهٔ سیرِ تحوّلِ صورت و کـارکردِ تـالار در دو الگـوی فرانسـوی و انگلیسی به‌خوبی روشن‌گر است. تالار در خانه‌های فرانسوی سدهٔ یازدهم/ هفدهم اعتبار قرون وسطایی‌اش را از دست داده بود، هم‌چنان که حجره در خانهٔ انگلیسی. تغییـر کـارکرد تـالار در

فرانسه کاملاً مسیر مقابل انگلستان را پیمود. در انگلستان، خانواده و مهمانان از تالار نقلِ‌مکان کردند و مستخدمان ماندند و در فرانسه، خانواده در تالار باقی ماند و مستخدمان را منتقل کردند. نقش تالار در نمونهٔ فرانسوی گاهی تاحد هشتیِ ورودی تنزّل می‌کرد؛ جایی برای عبور و مرور (تصویر ۵).

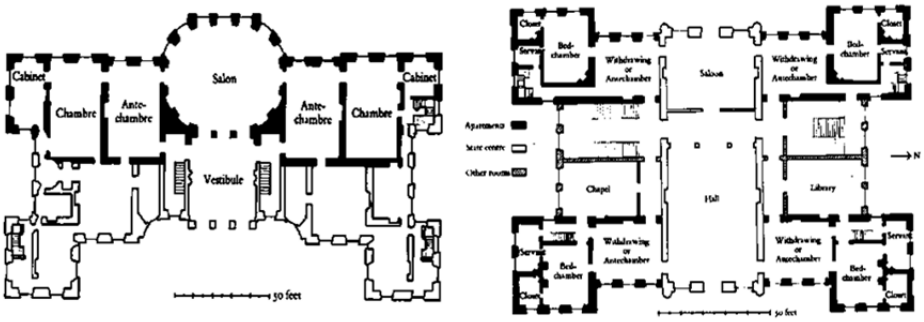

تصویر ۵. سازمان‌دهی قلمرو خصوصی در خانه‌های فرانسوی (واکس لویکوم. چپ)
و انگلیسی (راگلی‌هال. راست)
(منبع: Girouard 1978: 126, 135)

شواهدِ کمّی: در میانهٔ سدهٔ بیستم، که مورخان اقتصادی دستِ بالا را داشتند، استفاده از کمیّت‌ها و تحلیل آماری نیز در تاریخ‌نویسی متداول بود. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، این روش‌ها محبوبیت گذشته‌اش را نداشت؛ بااین‌حال، استفاده از شواهد کمّی در جاهایی به‌کارِ مورخان آمده است (Encyclopedia of European Social History 2001: "Cliometrics"). در تاریخ‌نامهٔ ژیروئار نیز شواهدی هست که به داده‌های کمّی، اعداد، و ارقام وابسته است. اگرچه این دست شواهد در تاریخ‌نامهٔ او در قیاس با انبوهی از شواهد تاریخیِ مبتنی‌بر توصیف ناچیز است، نمونه‌هایی از آن به‌خوبی استدلال‌های او را پیش برده است. چنان‌که ذکر آن‌ها در فهمِ کار او راه‌گشاست.

برخی از این شواهد صرفاً اعداد و ارقامی برای توصیف وضعیت یا حالتی مشخص است، چنان‌که مقایسهٔ آماری مورخ از نسبت تعداد زنان به مردان معرّفِ تغییر عاملیّتِ اجتماعی زنان درطول تاریخ خانه‌های حومهٔ شهری است. نمونه‌ای دیگر از این قبیل تحلیل‌ها را می‌توان در فصل ششم کتاب یافت؛ آن‌جاکه ژیروئار برای تبیین اوضاع فرهنگیِ طبقهٔ فرادست به تعداد کتاب‌های کتاب‌خانه‌های خانگی رجوع کرده است. در سدهٔ دهم/ شانزدهم، هرچند طبقهٔ حاکم

به فراگرفتن خواندن و نوشتن تشویق می‌شد، تعداد کتاب های موجود در کتاب‌خانهٔ ایشان بسیار اندک بود؛ بسِ هاردویک تنها پنج کتاب در خانهٔ خود داشت، سِر ویلیام فِیرفاکس در قلعهٔ گیلینگ ۳۹ کتاب داشت، و سِر ویلیام مور از بزرگ‌ترین مجموعه‌دارانِ آن برهه صاحب ۲۷۳ کتاب بود (ibid.: 165-166).

مثال‌های اخیر ناظر به ره‌یافتی فعالانه به کمیّت‌هاست؛ ره‌یافتی که در آن از آمار و ارقام برای تبیین و تشریح تغییر ساختاری اجتماعی استفاده شده است (لوید ۱۳۹۴: ۲۰۵). به‌عبارت‌دیگر، ژیروئار باکنارهم‌گذاشتنِ اعداد و ارقامی برگرفته از زندگی شخصی و احوالِ فردی به حکمی کلی دربارهٔ گروهی مشخص از مردمان، در این‌جا طبقهٔ فرادست، دست یافته است.[۹] اما در کاربستِ ارقام به این صورت می‌توان پرسش‌ها و تردیدهایی نیز پیش کشید؛ مثلاً این‌که آیا همهٔ کسانی که کتاب‌ها را جمع‌آوری می‌کردند لزوماً توان خواندن آن را هم داشتند؟ چنان‌که ژیروئار خود در شرح خاطرات کودکی‌اش گفته است، در کتاب‌خانهٔ دوکِ ولینگتون کتاب‌هایی دیده بود که گویا تا آن زمان هرگز خوانده نشده بودند یا در تحلیلی مشابه، جایی‌که توانایی نجیب‌زاده‌های نورتامبرلند در امضای سیاههٔ مهمانان را معیاری برای سوادداشتن یا نداشتنِ آن‌ها گرفته است، به‌جاست که بپرسیم: آیا توانایی افراد در امضاکردنِ نامشان شاخصی درست برای تشخیص باسوادبودن آن‌ها بوده است؟

دسته‌ای دیگر از شواهدِ کمّی در پژوهش ژیروئار بر تغییر تدریجیِ روندها و نرخ‌ها در گذر زمان دلالت دارد. نمونهٔ بارز آن در متن ارجاع مورخ به بالارفتن نرخ زادوولد در اوایل سدهٔ سیزدهم/ نوزدهم است که نتیجهٔ آن افزایش تعداد جوانان مجرد در خانواده‌های ویکتوریایی بود. هم‌چنین، او رشد سریع شمارگانِ روزنامهٔ *تایمز* در اوایل سدهٔ سیزدهم/ نوزدهم را منعکس‌کنندهٔ رشد طبقهٔ متوسط، ورود پولِ بیش‌تر به حومهٔ شهر، و افزایش تمایل به ساخت خانه‌های جدید و توسعهٔ خانه‌های قدیم دانسته است. طبقهٔ متوسط خانه‌هایشان را با اسلوب خودشان می‌ساختند، نه با معیارهای طبقهٔ فرادست (ibid.: 268). استدلال ژیروئار دربارهٔ اوضاع خانه‌های حومهٔ شهری در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم نیز برپایهٔ تغییر در قیمت ذرت بوده است؛ در ۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م، افزایش روند واردات ذرتِ ارزان‌قیمت از آمریکا به رکورد بیست‌ساله در صنعتِ کشاورزیِ انگلستان منجر شد. در اوایل سدهٔ بیستم تا ۱۹۲۰ افزایش اجاره‌بهای زمین در بهبود اوضاع زمین‌داران تأثیر داشت، اما کافی نبود. از این زمان به بعد خانه‌های حومهٔ شهری دست‌خوشِ رکودی همیشگی شدند.

۳. تاریخ اجتماعی معماری خانه و زندگی خانگی در ایران

۱.۳ نظریه

استفاده از نظریه، در این‌جا نظریهٔ اجتماعی به‌مفهوم عامِ آن، در بستر فرهنگی ایران همواره با دشواری‌هایی هم‌راه بوده است؛ دشواری‌هایی که لابد به فقر نظری علوم انسانی در ایران مربوط است. اگرچه نظریه ها اغلب ریشه در فرهنگ و جامعهٔ غرب دارند، موضوع آن‌ها لزوماً به فرهنگ غرب منحصر نیست، پس، می‌توان با ملاحظاتی از آن‌ها و آثار و عواقبشان در سیاق فرهنگ و جامعهٔ ایران نیز سود جست (شهیدی و قیومی بیدهندی ۱۳۹۲: ۹۸). تاکنون، در حوزهٔ معماری و شهرسازی تلاش‌هایی هرچند معدود انجام شده است؛ «عرصه‌ها و نهادهای شهری در تهرانِ عصر مشروطه»[۱۰] با تکیه بر نظریهٔ «حوزهٔ عمومی» یورگن هابرماس و *نقش قدرت در معماریِ ناصری*[۱۱] مبتنی‌بر آرای میشل فوکو در زمرهٔ این دست پژوهش‌هاست. پایان نامهٔ *محلهٔ دولت ناصری؛ فرهنگ سکونت و فضای شهری در محلهٔ دولت ناصری*[۱۲] از سمیرا فتحی نیز نمونه‌ای شایسته است، از آن حیث که برخی مفاهیم اجتماعی را در نسبت با تحول نظام شهری و شکل‌گیری محله‌ای نو (محلهٔ دولت) آورده است، هرچند محقق در جایی اشاره به نظریه‌ای خاص نکرده است. علاوه‌براین، در این پژوهش بیش از آن‌که معماری خانگی محل‌نظر باشد تکیه بر تحولات شهرسازی است.

روایی کاربست این نظریه‌ها در فرهنگ و معماری ایران و چون‌وچرایی آن بحثی مفصل است. مثال‌هایی که در پی آمده است نشان می‌دهد که روابط و مناسبات مردمان در دو اجتماع انگلیسِ سدهٔ دوازدهم و سیزدهم/ هجدهم و نوزدهم و ایرانِ قاجاری شباهت‌هایی دارند که می‌توان با تکیه بر اسباب و اسلوب مورخان اجتماعی، سیر تطور در زندگی خانگی و معماری خانه‌ها، و نتایج حاصل از آن را در هر دو آزمود؛ اولی که سوار بر قطار مدرن‌شدن به پیش می‌تاخت و دومی که در تکاپوی پیوستن به آن است.

خانوار و خانواده: ساختار خانواده در دوران قاجار با توصیف ژیروئار از خانوارهای انگلیسی در تاریخ‌نامه‌اش شباهت‌هایی دارد. خانوادهٔ قاجار ساختاری گسترده داشت: پدر، مادر، فرزندان، و تابعین آن‌ها با گروهی از خدمه و خانواده‌های ایشان که هریک مبتنی‌بر تقسیم کار اجتماعی وظیفه‌ای مشخص به‌عهده داشتند. با ازدواج فرزندان مذکر خانوادهٔ جدید هم به این جمع افزوده و در خانهٔ پدری ساکن می‌شدند (مستوفی ۱۳۸۴: ج ۱، ۳۲۱)، اگرچه این رسم استثناهایی هم داشت. تعداد اعضای این خانوارها گاهی به چندصد نفر هم می‌رسید. چنان‌که در اسناد خانوادگی میرزافرمان‌فرما، سیاههٔ اجزا و مستخدمان باغ و خانهٔ او، که شبانه‌روز در

آن‌جا منزل داشتند، ۲۱۵ نفر و وابستگان به خانوار او، که لزوماً در خانه‌اش ساکن نبودند، ۴۸۶ نفر ذکر شده است (اتحادیه و سعدوندیان ۱۳۶۲: ۱۵۴–۱۵۹). عبدالله مستوفی (۱۳۸۴: ج ۱، ۱۸۳) در زندگی‌نامه‌اش آورده است:

> [...] دایه‌ای از اهل شیراز استخدام شد که با پسر چهار پنج‌ساله‌اش بر عدهٔ عائله افزوده شدند. درضمن نقل‌وانتقال از آن حیاط به این حیاط، طویله هم که می‌دانیم در کدام قسمت خانه است، مبدّل به آشپزخانهٔ مفصلی شد که از وسط آن را دو قسمت کردند. قسمت جنب دالان دراز راه‌رو شربت‌خانه شد و از این محل دری به‌سمت اندرون باز کردند. و قسمت عقب را آشپزخانه و در وسط فضای جلو هم حوضی ساختند که برای شست‌وشوی ظرف به‌کار باشد.

بنابراین، تعداد ساکنان هر خانه همواره ثابت نبود و با تغییر اوضاع خانوار در گذر زمان تغییر می‌کرد. علاوه‌براین، خدمهٔ خانه‌های اعیان همیشه در این خانه‌ها زندگی نمی‌کردند، بلکه برخی از ایشان خانه‌های خود را داشتند و شب را در آن می‌گذراندند و برخی شبانه‌روز در خانهٔ اربابی ساکن بودند. قاجاری‌ها پیشینهٔ ایلیاتی‌شان را حفظ کرده بودند و هم چنان روابط خویشاوندی مستحکم و آمدوشد مستمر با روستاها داشتند؛

> در این وقت، در تهران غیر از کاروان‌سرا، جایی‌که شخص غریب در آن منزل کند، وجود نداشته و کلیهٔ خانه‌هایی که سروکاری با ولایات داشتند مجبور بودند محل نسبهٔ آبرومندی در بیرونی خود داشته باشند تا واردین خارج را که گاهی با اسب و نوکر هم می آمدند بتوانند پذیرایی کنند (همان: ۱۷۵).

زندگی خانگی اعیان قاجاری اقتضائاتی داشت که تغییر در ساختار خانوار در گذر زمان به تحول در صورت و کارکرد معماری آن منجر می‌شد تا ظرفی مناسب برای زندگی جمعی فراهم آورد و درعین‌حال مرتبه‌ای از زندگی خصوصی را هم برای ساکنانش تأمین کند. به‌طور کلی، طرز زندگی خانگی و به‌تبع آن صورت معماری خانه‌ها به‌ترتیب متأثر از مذهب، ساختار خانوار، و شغل سرپرست خانواده بود (Mahdavi 2012: 356). اگرچه می‌توان پرسید آیا چنین روندی در سرتاسر تاریخ اجتماعی قاجار برقرار بود، یا خانوار کثرت‌گرا و معیارهای زندگی خانگی در این دوره، به‌خصوص نزد اعیان و رجال، به‌مرور دست‌خوش تغییر شد؟ در روند تحول خانوارهای ایرانی به خانوادهٔ هسته ای معاصر از اواخر دورهٔ قاجاریه و پس‌ازآن، معماری خانه‌ها چگونه تغییر کرد؟ این‌ها موضوعاتی مغفول نزد مورخان معماری است.

خانه‌های قاجاری جایی مستقل برای اقامت و نگه‌داری کودکان نداشت. دورهٔ کودکی کوتاه بود و با ازدواج دختر یا به‌کارگماردن پسر اغلب در حرفهٔ پدرش خاتمه می‌یافت. در این دورهٔ کوتاه، کودکان، دختر و پسر، معمولاً در اندرونی خانه‌ها و زیرنظر زنان خانه زندگی می‌کردند، اما تربیت و پرورش ایشان تابع رسومی بود که احتمالاً فضاهای زندگی خانگی و معماری این خانه‌ها را متأثر می‌کرد. با زندگی کودکان در دنیای بزرگ‌سالان از آن‌ها انتظار می‌رفت مانند بزرگ‌سالان رفتار کنند و این اصل صورتی از تربیت اجتماعی را طلب می‌کرد. الگوی تربیت فرزندان، به خصوص در میان اعیان، مناصب و مشاغلی را با خود می‌آورد که در ساختار خانوار و زندگی خانگی اهمیت زیادی داشت: دایه، نَنه، و لَلِه (دَده) ازجملهٔ همین مناصب‌اند که در برهه‌های مختلف تربیت و رسیدگی به فرزندان را به‌عهده داشتند (Mahdavi 2009).

لزوم یادگیری و رعایت قواعد پیچیدهٔ آداب معاشرت، گفتار، و خطابه، که اجتماع اعیان قاجاری مروج و تحسین‌کنندهٔ آن بود، در کالبد و کارکرد معماری خانه‌ها بروز داشت، هم‌چنان‌که در ساختار خانوار اثر گذارد. از این‌که وجود این مراتب اجتماعی در کالبد معماری خانه چگونه اثر می‌گذاشت، چندان خبری نداریم، اما دربارهٔ ساحت آموزش در معماری خانه‌ها می‌توان شواهدی یافت. نمونه‌ای از این قبیل فضاها «مکتب‌خانه» بود که مستوفی (همان: ۲۲۱) دربارهٔ آن نوشته است:

> [...] از این مکتب‌خانه‌ها در منزل اعیان همه‌جا دایر بود. اگر کسی استطاعت فراهم‌کردن وسایل آن را نداشت، با اجازهٔ پدر خانواده‌ای که مکتب‌خانه داشتند پسر خود را با ماهی پنج قران یا منتها یک تومان به این مکتب می‌فرستاد. در مدارس آخوندی هم بعضی آخوندها یکی دو تا شاگرد می‌پذیرفتند و آن‌ها هم همین مواد را درس می‌دادند. در سر گذرها هم مکتب‌خانه‌هایی بود که با ماهی یکی دو قران، بچه‌کاسب‌ها به آن‌جا می‌رفتند، *قرآن* و فارسی یاد می‌گرفتند.

او در جایی دیگر در توصیف جای مکتب‌خانه در خانه آورده است:

> بالاخانهٔ سردر مدخل حیاط، که می‌دانیم از سمت چپ در مدخل پلکان داشت، مکتب‌خانهٔ خانوادگی ما بود. این محل از کی برای این کار تخصیص یافته بود؟ کسی چیزی از تاریخ آن نمی‌دانست. اجمالاً می‌شنیدیم که آقامیرزاجعفر پسر سوم پدرم هم در این مکتب‌خانه درس خوانده است (همان: ۲۱۸).

قدرت، مرتبهٔ اجتماعی: اگرچه جامعه در دوران قاجار ظاهراً ساختاری طبقاتی و پایگانی دارد، تشخیص تمایزی روشن میان گروه‌های مختلف اجتماعی در این دوره دشوار است؛

تمایزی که بتوان بروز آن را در معماری خانگی ایشان نیز پی گرفت. علاوه‌براین، شواهد زیادی از صورت زندگی در درون خانه‌های افراد از طبقات مختلف اجتماعی در دست نیست و آن‌چه به‌جا مانده نیز بیش‌تر متعلق به اصحاب قدرت و مِکنت است که تاریخ روی خوشش را به آن‌ها نشان داده و نام‌ورسمشان به ما رسیده است. بااین‌حال، رواست اگر بپذیریم فرهنگ زیست در جامعهٔ آن روزگار وجوه اشتراکی دارد که مورخان می‌توانند با تکیه بر آن تبیین های تاریخی بنا کنند. چنان‌که عین السلطنه در روزنامهٔ خاطراتش نوشته است: «[...] حکایت لباس زن‌ها و تجمل باغ و عمارت و مبل اتاق مسئلهٔ عمده‌ای شده، همه‌کس مبتلا و گرفتار است. هرچه دارند می‌فروشند، باغ و عمارت درست می‌کنند» (عین‌السلطنه ۱۴۷۴: ج ۱، ۶۳۵). این قبیل شواهد در متون معرّف تحولی درصورت زندگی و معماری خانگی در این دوره است که گویا نزد گروه‌هایی از مردم مسئله بوده است.

جامعهٔ قاجاری متشکل از درباریان، حکام، و زمین‌داران محلی، ایلخانان، اعیان، و رجال دیوانی، اهل عمامه، بازرگانان، و تجاّر بود؛ دیگر قشرهای اجتماعی را «عوام/ عوام‌الناس» می‌دانستند. میان این دو گروه هم قشر متوسط یا «اوسط‌الناس» قرار می‌گرفت: سرشناسان و رجال مذهبی محلی، رؤسای محله‌ها و روستاها، زمین‌داران و بازرگانان خرده‌پا، صنعت‌گران و دکان‌داران، و مانند آن. منابع قاجاری اغلب بین اعیان یا خواص با عوام تمایز قائل شده است (Ashraf and Banuazizi 1992). در نقشهٔ عبدالغفار به سال ۱۳۰۹ ق/ ۱۸۹۱ م، موقعیت خانه‌های بسیاری از اعیان به نام ایشان آمده است، درحالی‌که خانه‌های عوام یا رعیت این‌چنین موضوع توجه نبوده است. همین رویکرد را می‌توان در آمار دارالخلافهٔ تهران در برهه‌های مختلف دید. فتحی (۱۳۹۱: ۹۴، ۹۶) در پژوهش خود دو اعلان دولتی را با یک‌دیگر مقایسه کرده است که می‌توان از آن نتیجه گرفت رابطهٔ بین گروه های اجتماعی همواره یک‌سان و پایدار نبود. در سندی از سال ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۱ م می‌خوانیم:

> چون در این سال جمعیت دارالخلافهٔ طهران بیش‌تر از زمان سابق شده است و در شهر هر باغ و زمین بود اغلب آن‌ها عمارت ساخته شده است [...] لهذا اولیای دولت عَلیه حسب‌الحکم اعلی‌حضرت شاهنشاهی مأذون و مرخص فرمودند که هرکس در بیرون شهر مابین دروازهٔ محمدیه و دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم بخواهد خانه و عمارت بسازد، خصوصاً مردمان قلیل‌البضاعه، که در شهر قوهٔ خریدن خانه و عمارت ندارند، مأذون‌اند که در آن‌جاها خانه و عمارت بسازند و کسی آن‌ها را ممانعت نکند و [...] (روزنامهٔ *وقایع اتفاقیه* ۱۲۶۸: نمرهٔ ۶۳، به‌نقل‌از فتحی ۱۳۹۱: ۹۶).

بااین‌حال، اعلان دیگری به سال ۱۲۹۴ ق/ ۱۸۷۷ م نشان می‌دهد رابطهٔ بین طبقهٔ فرادست و فرودستان به‌تدریج و با گذر زمان دست‌خوش تغییر شده است؛

> اراضی پشت باغ نگارستان و لاله‌زار و غیره از حد فاصل خیابان باغ ایلخانی گرفته تا برسد به دروازه‌شمیران، مال دیوان اعلی است و احدی اذن ندارد از کسی خریداری نماید و قباله بگیرد؛ مگر این‌که به مهر و اِذن اولیای دولت عَلیه باشد. محض استحضار عموم ناس اعلان شد (روزنامهٔ *ایران* ۱۲۹۴: نمرهٔ ۳۲۹، به‌نقل‌از فتحی ۱۳۹۱: ۹۴).

اما وقتی حوزهٔ بحث زندگی خانگی است، به‌طرزی محسوس با فقدان شواهد کافی مواجهیم؛ ازاین‌رو، دشوار بتوان رابطهٔ میان گروه‌های اجتماعی و نسبت آن‌ها با کالبد معماری در خانه ها را، آن‌چنان‌که در خانه های حومهٔ شهری انگلیسی شاهدیم، در این‌جا هم پی گرفت؛ مثلاً خبر داریم که دایه (که فرزندان اعیان را در دورهٔ شیرخوارگی شیر می‌داد) در نظام اجتماعی خانوار قاجاری احترامی درخور داشت، چنان‌که می‌توانست تا پایان عمر در خانهٔ اربابی زندگی کند. بااین‌حال، توصیف صورت زندگی خانگی او در خانه‌ها به‌راحتی میسّر نیست. دربارهٔ دیگر خدمه و اعضای خانه‌ها نیز چنین است. مستوفی در *شرح زندگانی من* (۱۳۸۴: ج ۱، ۲۲۷) آورده است:

> همیشه بیست سی نفر نوکر در خانه بود که بیست نفر آن‌ها نوکر و ده نفری هم قاطرچی و ساربان و مهتر و شاگرد مهتر و یتیم چهاروادار بودند. غیر از این دستهٔ آخری که یا در مسافرت بودند و یا در طویله منزل داشتند، بیست الی بیست‌وپنج نفر در این دو حیاط بیرونی و حیاط طویله، که فعلاً آشپزخانه شده است، مسکن گرفته بودند. از این عده دو سه نفرشان نوکر میرزا بودند که اطاق آن‌ها آبرومندتر و مواجب آن‌ها هم زیادتر بود.

باوجود این تمایزات طبقاتی[۱۳]، زندگی روزمرهٔ مردم در ایرانِ قاجار صورتی از روابط چهره‌به‌چهره در جوامع نسبتاً کوچک، خودمختار، و نزدیک روستایی و عشایری و محله‌های شهری بود که به کاهش شکاف، حداقل در سطح ذهنی، بین قشرهای ممتاز و فرودست منجر می‌شد. احتمالاً ازهمین‌روست که شمس‌المعالی ابایی نداشت از این‌که علاوه‌بر خانه‌ای در محلهٔ دولت دو خانه در سنگلج و سه خانه در محلهٔ بازار داشته باشد. در اسناد شواهدی نیز هست از سکونت رعایا در محلات اعیان که چنین طرز فکر اجتماعی‌ای را تقویت می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، اگرچه در برهه‌ای سیاست‌های دیوانی تمایز میان گروه‌های اجتماعی را حفظ و تقویت می‌کرد، رابطهٔ میان اعیان و عوام بیش‌تر مبتنی‌بر تعامل و هم‌زیستی بود[۱۴].

رجوع به معدود بناهای به جامانده از معماری خانگی آن دوره و بررسی سیر تطور آن‌ها نیز حاکی از آن است که خانه‌های قاجاری، دست‌کم از برهه‌ای به بعد، به همان اندازه که تابع تغییر ساختار خانواده بودند، از لزوم ابراز شأن و مرتبهٔ اجتماعی اعیان نیز اثر می‌گرفتند؛

> در این وقت، کوچه‌ها چراغ عمومی نداشت، فقط اعیان دم در خانه‌های خود چراغی به جرز وصل به در خانه نصب می‌کردند. بنابراین، فانوس و فراش فانوس‌کش یکی از لوازم زندگی بود. عظمت این فانوس، که گاهی قطر دایرهٔ سیلندری آن به نیم و بلندی آن به یک ذرع می‌رسید، از حیثیت اجتماعی صاحب آن حکایت می‌کرد. بدون این‌که نظام‌نامه داشته و اندازه‌ای برای قطر و قوارهٔ آن با مقام صاحب فانوس معین باشد، مردم حق و حساب‌دانِ آن دوره هیچ‌وقت از حد خود تجاوز نکرده و فانوس بزرگ‌تر از آن‌چه باید و شاید جلوِ خود نمی‌انداختند (همان).

تصویر ۶. ارتفاع و تزئین سردر خانه‌های قاجاری تهران
راست: خانهٔ اتحادیه در محلهٔ دولت؛ وسط: خانه‌ای در محلهٔ چال میدان؛ چپ: خانه‌ای در محلهٔ سنگلج
(منبع: رمضان‌جماعت و نیستانی ۱۳۸۹: ۶۹، ۷۱)

آرایه‌های معماری سردر خانه‌ها و تزئین جدار باغ‌ها نیز معمولاً ابزاری برای ابراز منزلت اجتماعی و هم‌چشمی با همسایگان و رقیبان بود. هرچند استثناهایی هم در کار بود، چنان‌که ورودی خانهٔ حاج‌محمدحسن امین‌الضرب نسبتی با مرتبهٔ اجتماعی او نداشت (Mahdavi 1999: 560).

تحرک اجتماعی: زمینه‌های تحرک اجتماعی، آثار، و عواقب آن در جامعهٔ قاجاری چندان تفاوتی با جامعهٔ انگلیسی پیشامدرن نداشت. تحرک در این‌جا به زمین‌داری، ارتباط با دربار، و ازدواج با فردی از طبقهٔ فرادست محدود می‌شد، اگرچه رأس هرم قدرت به شاه می‌رسید و

جابه‌جایی در مراتب این هرم بستگی تامّ به اراده و خواست او داشت (مهدوی ۱۳۷۳: ۷۰). ازاین‌رو، در میان اعیان، همواره رقابت برای جلب‌نظر شاه و نزدیک‌ترشدن به دربار برقرار بود. باوجود مناسبات پیچیده، مرزهای مراتب اجتماعی بسته نبود و ممکن بود افراد، چه در طبقهٔ خود و چه از طبقه‌ای به طبقهٔ دیگر، رو به بالا یا پایین جابه‌جا شوند؛ چنان‌که «نوکر میرزاها تمرین محرری می‌کردند و اگر بخت مدد می‌کرد، به سررشته‌داری هم می‌رسیدند و ضمناً حساب‌های طویله و بارهایی که شترها از ده می‌آوردند و این قبیل نویسندگی‌ها و حساب‌ها را عهده داشتند» (مستوفی ۱۳۸۴: ج ۱، ۲۲۷). حاج‌محمدحسن کمپانی، امین‌الضرب، و میرزاتقی‌خان فراهانی ملقّب به امیرکبیر نیز از مصداق‌های مشهور ارتقای طبقاتی در این دوره بودند.

تغییر در مرتبهٔ اجتماعی اعیان بستگی زیادی به رابطهٔ ایشان با شاه و دربار داشت. خواست و ارادهٔ شاهانه برای تغییر در صورت زندگی خانگی و به‌تبع آن معماری خانه‌ها نیز بیش از همه در عصر ناصری و به‌خصوص در شکل‌گیری محلهٔ دولت تعیّن یافت (فتحی ۱۳۹۱: ۴۸).

> اول ورود ملاحظه می‌فرمایند هرچیز تازه‌ای که در جلوی نظر مبارک بیاید تعریف می‌فرمایند. مثلاً اگر چراغ خوبی در دالان باشد یا سردر قشنگی باشد یا باغچه‌بندی تازه شده باشد، هرکدام در بدو ورود به نظر مبارک بیاید بی‌اختیار و بدون این‌که مستحق این‌همه تمجید و تعریف هست یا نیست یک نفر را مخاطب فرموده تمجیدات می‌کنند (عین‌السلطنه ۱۴۷۴: ج ۱، ۵۴۵).

شیفتگی ناصرالدین‌شاه به هرآن‌چه رنگ تازه و فرنگی‌مآب داشت، نه‌تنها جریانی از ساخت‌وسازهای جدید در معماری و شهرسازی دارالخلافهٔ تهران را به‌همراه داشت که به بروز گرایشی مشخص به تحول در رسوم زندگی و معماری خانه‌ها منجر شد؛ هم برای جلب‌نظر شاه و لابد ترقی در مراتب اجتماعی و هم برای خودنمایی و ابراز قدرت، ثروت، و منزلت اجتماعی‌شان برای هم‌قطاران خود. می‌توان حدس زد این تحول به‌تدریج در طبقهٔ متوسط شهری و زندگی خانگی ایشان نیز مؤثر افتاد.

تظاهر معماریانهٔ این گرایش اجتماعی به‌وضوح در کالبد خانه‌ها و باغ‌های محلهٔ دولت هویداست. سردر و عمارت سردر، رواق‌های رو به خیابان و میدان، جلوخان باغ‌ها، و نماسازی و جداره‌سازی دیوار آن‌ها راه‌کارهایی برای نمایش قدرت و رقابت و ابراز مراتب اجتماعی برای اعیان بود (تصویر ۵). در اسناد به‌جامانده از آن دوره، در نامه‌ای از میرزاحسن، مباشر میرزاحسین‌خان مبصرالسلطنه، به او نمونه‌ای از این تمایل به رقابت با همسایه‌اش، امین‌السلطان، را می‌خوانیم:

> دیوار طول زمین خودمان را سمت خیابان باغ حضرت اجل [امین‌السلطان] و سمت فوقانی را نمادار بنا نموده و خالی از تعریف نیست. مصالح را چنان‌که مرقوم فرموده‌اید معلوم می‌دارم. [...] درب زمین را همان‌طوری‌که مقصود است، در ضلع مثلثی جلوی باغ حضرت اجل قرار دادیم (اتحادیه ۱۳۸۴: ۲۶۷).

و آن‌جا که انتخاب مصالح برای ساخت دیوار باغ محل نظر بوده نوشته است:

> درباب دیوار زمین مرقوم فرموده‌اید. تصور می‌کردم یک‌صد تومان بیش‌تر مصارف ندارد. قربان شما این زمین تقریباً با زمین ارمنی، که تازه ابتیاع شده است، پنج هزار ذرع می‌شود. یک دریا زمین است. یک‌صد تومان چینهٔ یک‌ذرعی برای زمین مزبور کافی نیست. دور زمین دو طرف خیابان با آجر و سنگ و خشت ساخته شده و نمادار است. هم‌چنین، کتیبه و دندانه و طاق‌نما از داخل و سمت غربی و شمالی تاحد زمین ارمنی، که تازه ابتیاع شده است، چینه است. زمین ارمنی سمت خیابان، که از جلوی باغ حضرت اجل می‌رود، نمادار است و دو سمت دیگر را سپرده‌ام با خشت بچینند (همان: ۲۸۱).

به‌عبارت‌دیگر، مبصرالسلطنه با گشودن ورودی باغش رو به عمارت امین‌السلطان، انتخاب مصالح گران‌تر (سنگ و آجر) به‌جای خشت، و افزودن تزئین به دیوار باغ درصدد هم‌آوردی با او بود.

خانه‌ها، باغ‌ها، و عمارت‌های مرتبط به آن‌ها اغلب ابزار و محلی برای تعریف و توسعهٔ روابط میان اعیان و میان اعیان و دربار بود؛ ناصرالدین‌شاه شرط ازدواج دخترش، عصمت‌الدوله، با دوست‌محمدخان فرزند نظام‌الدوله را اتمام بنای نیمه‌تمام باغ فردوس قرار داد. با تیرگی رابطهٔ داماد و پدرزن و سفر دوست‌محمدخان به فرنگ، عمارت، و باغ متروک شد و پس از آن‌که با وساطت همسرش عفو شد، بار دیگر به آبادانی باغ پرداخت (اعتمادالسلطنه ۱۳۸۹: ۳۹۵). علاوه‌براین، بازدید شاه از خانه‌های اعیان و درباریان و رفت‌وآمد اعیان با یک‌دیگر در زمان ناصرالدین‌شاه امری رایج بود؛ اعتمادالسلطنه نوشته است: «به باغ امین‌الدوله گذشتند، بعد به باغی که کُنت[۱۵] می‌سازد عبوراً که آخر اسباب دردسر و خسارت دولت ایران خواهد بود» (همان: ۲۱۹). عین‌السلطنه نیز در روزنامهٔ خاطراتش (عین‌السلطنه ۱۳۷۴: ۸۷۵) این دیدوبازدیدها را توصیف کرده است. درهرحال، مراد از این رفت‌وآمدها و بازدیدها هرچه بود مسلماً تمهیدات معماری برای خانه‌ها و عمارت‌ها را طلب می‌کرد و اعیان را وامی‌داشت همواره دست‌به‌کار ساخت باغ‌ها و عمارت‌های نو باشند. البته تغییر درصورت معماری خانه‌ها

منحصربه ساخت‌وسازهای جدید نبود، بلکه خانه‌های قدیم‌تر نیز به‌تدریج دست‌خوش تحول شد.

> اسلوب بنایی‌ها هم عوض شده است، هرکس ساختمان تازه‌ای بکند، سرسرایی در آن بنا می‌نماید، بنایی‌های جدید همه دوطبقه و در طبقهٔ زیرین گل‌خانه و در طبقهٔ دوم تالار عریض و طویل و سفره‌خانه، متناسب با تالار، از لوازم است. آن‌ها، که نمی‌توانند از خانهٔ خود صرف‌نظر کنند و در اراضی بیاض خانه‌ای به این کیفیت تدارک نمایند، در همان خانه‌های قدیمی با کندوکوب لامحاله راه‌روی وسط و دو اطاق بزرگ، که یکی تالار و دیگری سفره‌خانه باشد، دست‌وپا می‌کنند و اگر این اندازه هم توانایی نداشته باشند، شاه‌نشین و دو راه‌رو طرفین بناهای سه‌قسمتی قدیم را با توان تبدیل و سقف اطاق‌ها را قاب‌بندی چوبی می‌نمایند (مستوفی ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۱۰).

تصویر ۷. عمارت کنت دومونت فرت در پارک ناصری (نظم‌الملک)
(منبع: وبگاه دفترهای تهران)

خانه‌های نو به‌خصوص عمارت‌هایی که به‌تقلیداز فرنگ در بیرون از حصار کهن شهر یا محلهٔ دولت ساخته می‌شد وجهی دیگر از فرهنگ زیست طبقهٔ فرادست را نیز نمایان می‌کرد که مستقیماً ریشه در عادات جدید آلافرنگ داشت: خلوت گزینی و دورشدن از انظار مردم احتمالاً برای پرداختن به اموری که عُرف و شرع آن را مقبول نمی‌دانست. چنان‌که مستوفی نوشته است: «داشتن یک اطاق کرسی در بیرونی از لوازم است و هرکس بتواند به‌تقلید

صدراعظم [امین‌السلطان] باغ بیرون شهری که محل طفره‌گاه باشد برای خود تهیه می‌کند تا در آن‌جا بدون تفتیش خانواده به کارهای خود مشغول باشد» (همان). بااین‌حال، شواهد اندکی وجود دارد از این‌که رواج عاداتی از این دست دوری‌گزیدن اعیان از انظار به چه‌میزان و چگونه کالبد خانه‌ها را متحول کرد. این موضوع که شکل‌گیری اسلوب جدید معماری در عهد ناصری به تغییر در عادت‌های زندگی اعیان منجر شد یا تداول مناسبات اجتماعی نو و طرز زندگی متناسب با آن صورت‌های معماری را با خود آورد درخور بررسی بیش‌تر است. بااین‌حال، تردیدی نیست که دست‌کم در این برهه تغییرات اجتماعی و معماری قرابت زیادی با یک‌دیگر داشته‌اند.

قدرت‌طلبی، بلندپروازی، و میل به تظاهر و تفاخر همیشه هم آثاری مطلوب برای اعیان نداشت و رقابت‌ها و حسادت‌های میان ایشان به افول شأن و منزلت اجتماعی و گاهی تغییر در معماری خانه‌ها منجر می‌شد. میرزاقهرمان امین‌لشکر درمقام وزیر گمرک و رئیس خالص‌جات مبالغ زیادی برداشت کرد و کم آورد؛ پس از کار معزول شد و اگرچه شاه بخشی از بدهی‌اش را بخشید، ناگزیر عمارت باشکوهش در میدان توپ‌خانه (تصویر ۷) را به او واگذاشت. خانهٔ او بعدها بانک شاهی شد.

> این مرد [امین‌لشکر] یکی از گشادبازها و ولخرج‌های زمان خود بوده است. یکی از بلندپروازی‌های او ساختن عمارت وسیع بسیار مجللی در جنب میدان توپ‌خانه (میدان سپه امروز) بود که مبلغی به شاه پیش‌کش داد و اجازهٔ تحصیل کرد که سردر و ایوان این خانه را به‌سمت میدان مزبور باز کند و پس از تحصیل این اجازه، سردر و ایوان خانهٔ خود را با گچ‌بری‌ها و تجمل زیادی رو به این میدان ساخت و مبلغی بر شکوه میدان توپ‌خانه افزود. بعدها به‌واسطهٔ گشادبازی مجبور شد خانه را بفروشد (اعتمادالسلطنه ۱۳۸۹).

چنان‌که خود او نیز در روزنامهٔ خاطراتش چنین آورده است:

> وقت ورود شاهنشاهی به عمارت، من هم آن‌جا به شرایط چاکری رفتار کرده، از من استفسار فرمودند در کدام خانه‌ات هستی و روزها چه می‌کنی؟ عرض کردم مشغول دعا هستم و در خانهٔ شهر هستم. دیگر موقع نبود که عرض کنم خانهٔ مرا ضبط کردند و گاهی پست‌خانه و گاهی بانک و گاهی تغییرات دیگر داده شده و من حالا دربه‌در هستم (امین‌لشکر ۱۳۷۸: ۲۳۹).

تصویر ۸. نمای عمارت امین‌لشکر رو به میدان توپ‌خانه که ابزار بلندپروازی و قدرت‌نمایی او بود (منبع: کتاب *تهران در تصویر*، ج ۲)

جنس و جنسیت: تاآن‌جاکه به تاریخ نویسی معماری مربوط است، هیچ‌یک از مفاهیم تاریخ اجتماعی به‌قدر «جنس و جنسیت» معماری خانه‌ها را متأثر نکرده است. آن‌چه کالبد خانهٔ ایرانی را، صرف‌نظر از زمان ساخت یا مرتبهٔ اجتماعی ساکنانش، تعیّن می‌بخشید، تفکیک آن به اندرونی و بیرونی بود؛ تمهیداتی چون دیوارها و درختان مرتفع در معماری خانه ـ باغ فرمانیه و عمارت مسعودیه، دالان‌ها، حیاط‌ها، و فضاهای بسته و نیمه‌باز در خانهٔ نصیرالدوله به‌منزلهٔ فضای بینابین اندرونی و بیرونی در دست‌یافت به چنین نیّتی انجام شده است (ارمغان و دیگران ۱۳۹۲: ۴۲، ۴۳). این درحالی است که در خانه‌های حومهٔ شهری انگلیس دست‌کم تا سدهٔ هجدهم و نوزدهم کم‌تر نشانی از نقش زنانه در شکل‌دهی به معماری سراغ داریم.

در میان اسناد ارزش‌مندی که در وبگاه *دنیای زنان عصر قاجار* در دسترس است، دستینه‌ای از عمارت عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما (ترسیم‌شده به‌دست نوه‌اش حافظ‌فرمایان) هست که به خوبی نقش اندرونی و بیرونی را در کالبد خانه نمایان می‌کند؛ کارکردهای اصلی خانه اندرونی‌های متعدد است که هریک به‌نام یکی از فرزندان ذکور میرزا نام‌گذاری شده است. در طرحی از خانهٔ امین الضرب نیز استقلال اندرونی و ملحقات آن و اندازهٔ آن در قیاس با بیرونی و به‌خوبی روشن است. این استقلال و تفکیک فضایی را در راه دست‌رسی به هریک از این بخش‌ها نیز می‌توان دید. اندرونی‌ها در خانهٔ ایرانی به‌مثابهٔ قلمرو زنانه از حیث ادارهٔ امور خانگی نیز از یک‌دیگر مستقل بودند (تصویر ۸) (همان: ۳۸). امور اجتماعی بیرون از خانه نیز صرفاً در سیطرهٔ مردان بود که اغلب در بیرونیِ خانه جریان داشت. بنابراین، رواست اگر بگوییم

فهم مورخان اجتماعی و معماری از صورت زندگی خانگی و خانه در ایـران بـیش از همـه در گرو ایضاح و تبیین روابط متکی بر حضـور زنـان اسـت؛ مقولـه‌ای مغفـول در تـاریخ‌نویسـی اجتماعی ایران. پررنگ‌بودن نقش زنان در خانه و به‌تبع آن معماری آن در فرهنـگ ایرانـی، کـه ریشه در مذهب داشته است، وجه تمایز آشکار آن با زندگی خانگی در خانه‌های حومهٔ شهری انگلیسی است، هرچند محدودیت منابع در دست‌رس در ایران پژوهش در این مقوله را دشوار کرده است.

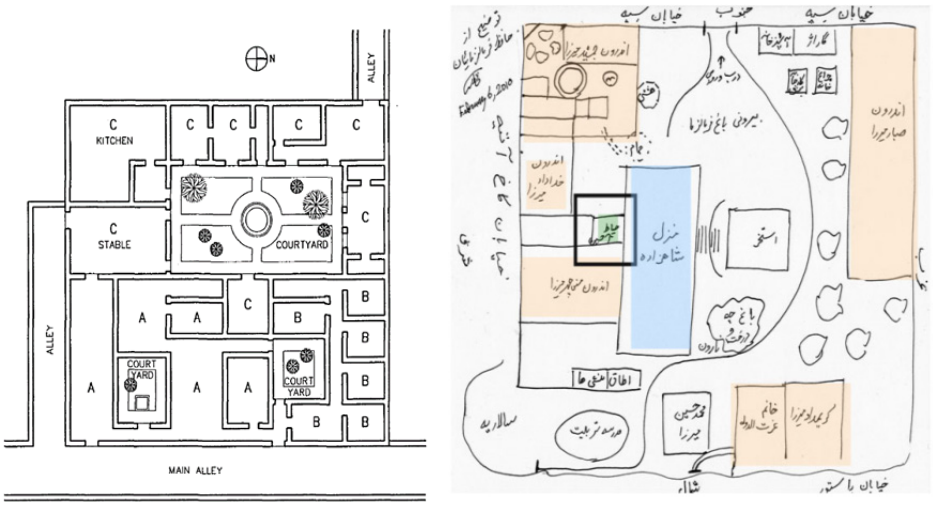

تصویر ۹. راست: طرحی از اندرونی‌های مستقل و بیرونی در خانهٔ عبدالحسین فرمانفرما (منبع: وبگاه دنیای زنان قاجار)

چپ: نقشهٔ شماتیک از خانهٔ امین‌الضرب؛ A: بیرونی، B: حسینیه، C: اندرونی (منبع: Mahdavi 1999: 561)

۲.۳ روش

روش مقایسه‌ای: محدودیت منابع مکتوب دست‌اول و فقـر پـژوهش‌هـای تطبیقـی معاصـر در تاریخ‌نویسی معماری ایران کاربست روش مقایسه‌ای در تحلیل و تبیـین رونـدهای تـاریخی را دشوار کرده است. بااین‌حال، با جسـت‌وجـو در میـان منـابع و متـون مـی‌تـوان بـه شـواهد و سرنخ‌هایی درخور دست یافت؛ اشارهٔ اعتمادالسلطنه به نظام‌نامهٔ شهرسازی عثمانی در روزنامـهٔ خاطراتش نمونه‌ای از این دست شواهد است:

امین‌الدوله کاغذی نوشته بودند. چند نفر مترجم از السنهٔ مختلف خواسته بودند که همه‌روزه خانهٔ ملک‌آرا حاضر شوند قانون عثمانی را به فرانسه و روسی ترجمه کنند. برای این‌که حسب‌الامر باید ایجاد قانون بشود. این یکی از نتایج سفر فرنگ است (اعتمادالسلطنه ۱۳۸۹: ۶۶۹).

چنان‌که عین‌السلطنه (۱۳۷۴: ۲۴۶) نیز نوشته است: «قانون عثمانی را حضرت والا ملک‌آرا ترجمه می‌کند. قانون‌های دیگر را حاضر ندارند، مشغول تحصیل و پیداکردن آن‌ها هستند». این شواهد نه‌تنها خبر از خاستگاه بیرونی الگوی شهرسازی عصر ناصرالدین‌شاه و «خیال نوکردن شهر» نزد او و رجال دربارش دارد (فتحی ۱۳۹۱: ۵۱)، بلکه می‌تواند مبنایی برای پژوهش‌هایی نو در معماری و شهرسازی باشد؛ پژوهش‌هایی متکی به مقایسهٔ روند تحول اجتماعی و مواجهه با مدرنیسم در دو جامعه و نقش آن در زندگی خانگی جدید و معماری متأثر از آن. رابطهٔ تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی ایران و عثمانی آن‌قدر هست که این مقایسه را موجّه کند. علاوه‌براین، مطالعات ارزش‌مند متأخر در هنر و معماری عثمانی بر حوزه‌هایی مغفول نور تابانده که مقایسهٔ این دو را پرفایده‌تر و ضروری‌تر می‌کند.

شواهد کمّی: شواهد کمّی موجود در اسناد به‌جامانده از تاریخ ایران با آن‌چه در فرهنگ نوشتاری اروپاییان می‌یابیم به‌هیچ‌روی طرف قیاس نیست. بااین‌حال، برخی از این شواهد سرنخ‌هایی سودمند به‌دست می‌دهند که به‌خوبی می‌توانند به کار مورخان اقتصادی و اجتماعی و تحلیل روندها و روی‌دادهای تاریخی بیایند. اغلب این شواهد مربوط به برهه‌ای از تاریخ قاجاری است که خواست تغییر در بسیاری از شئون جامعهٔ آن روزگار بروز کرده بود. در آمار دارالخلافهٔ سال ۱۳۱۷ق تعداد دکان‌ها در محلهٔ دولت ۲۵۴۶ باب و در محلهٔ بازار ۲۳۳۳ باب ذکر شده است. افزایش تعداد دکاکین در محلهٔ نو (محلهٔ دولت) در نسبت با محلهٔ قدیم‌تر در این زمان حکایت از تغییر در اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردمان دست‌کم در محلهٔ دولت دارد. به‌نظر می‌رسد در اوایل شکل‌گیری این محله ساکنان آن صرفاً اعیان بودند که امور خانگی ازجمله تهیهٔ مایحتاجشان را خدمهٔ مقیم در خانه‌ها انجام می‌دادند؛ ازاین‌رو، کمبود تأسیسات تجاری و خدماتی محسوس نبود. به‌تدریج با نقل‌مکان گروه‌های اجتماعی دیگری جز اعیان به این محله ضرورت ایجاد دکان‌های خدمات عمومی بیش‌تر شد (همان: ۴۲). نقشهٔ عبدالغفار (۱۳۰۹ق) مربوط به همین برهه نیز با اشاره به خانه‌های رعیت در محلهٔ دولت این تغییر در روابط اجتماعی را تأیید می‌کند. استدلال‌های تاریخی از این دست کاربست شواهد کمّی در تاریخ‌نویسیِ اجتماعی دوران قاجار را به‌خوبی نشان می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

آن‌چه در این نوشتار آمد، شرحی مختصر بر روش کار یکی از پیش‌روان تاریخ‌نویسی اجتماعی معماری و اثر کلاسیک او، *زندگی در خانهٔ حومهٔ شهری انگلیسی*، بود. مارک ژیروئار بی‌آن‌که درصدد تبیین الگو یا نظریه‌ای خاص باشد، آرای نظرورزان و مورخان اجتماعی پیش از خود را به‌خوبی درخدمت دست‌یافت به الگویی برای تحول خانه‌های حومهٔ شهری گذارده است. رجوع به انگارهٔ تغییر الگوی جامعهٔ فرادست انگلیس از خانوار گسترده به خانوادهٔ بسته، تلاش برای یافتن نقشی مؤثر برای زنان در تاریخ معماری خانه‌ها با تکیه بر شواهد کمّی، و توجه به تغییر بنیادیِ طرز فکر دربار و طبقهٔ اَشراف درقبال فرودستان و منزلت ایشان نمونه‌هایی از این دست نظرورزی‌هاست؛ اگرچه استدلال‌ها و تبیین‌های او همیشه هم به مذاق مورخان اجتماعی خوش نیامده است. آن‌چه پژوهش ژیروئار را به پیش برده ازیک‌سو رویکرد او به متون تاریخی نادیده و نویافته و ازسوی‌دیگر فعالیت‌های دامنه‌دارش در مستندنگاری خانه‌های حومهٔ شهری و بقایای آن‌ها بود.

برای پرسش از کاربست روش و رویکرد ژیروئار در تاریخ معماری ایران در نیمهٔ دوم این پژوهش برخی از نتایج حاصل از نقد درونی کتاب به منابعی از تاریخ قاجاریِ ایران عرضه شد. شواهد این کار بیش‌تر، و نه کاملاً، بر سه منبع اصلی *روزنامهٔ خاطرات اَعتمادالسلطنه* از محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، *شرح زندگانی من* از عبدالله مستوفی، و *روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه* از قهرمان‌میرزا سالور متکی بوده است که هر سه متونی از اواخر دوران قاجاری‌اند، با این توجیه که این پژوهش نه تاریخ‌نویسی اجتماعی معماری خانه‌های این دوره که صرفاً آزمودن امکان و یافتن موانع آن است.

پژوهش در تاریخ اجتماعی معماری ایران شدنی است، اما دست‌یافت به همهٔ زوایا و خبایای آن، چنان‌که بوده است، دشوار می‌نماید. وجهی از این دشواری ناظر به ماهیت هر پژوهش نوپاست و وجه دیگر محدودیت‌هایی است که مفاهیم و نظریه‌ها، اسباب و اسلوب، و منابع تاریخی به محقق تحمیل می‌کنند. تاآن‌جاکه به وجه نخست مربوط است، پیش از هرچیز باید سروقت شناخت و دسته‌بندی منابع رفت و استعداد آن‌ها را سنجید و پرسید کدام دست از منابع و چه‌قدر به کار هر دو گروه مورخان (اجتماعی و معماری) می‌آید؟ علاوه‌براین، باید مرزهای کنونی حوزهٔ تاریخ اجتماعی معماری در دنیا را به‌منزلهٔ دانشی بینارشته‌ای معلوم کرد[۱۶] و پرسید روزآمدترین منابع، ابزار، روش‌ها، مفاهیم، و موضوعات مورداستفاده و علاقهٔ دانشوران تاریخ اجتماعی و معماری کدام است؟

در وجه دوم، آن‌چه در تحقیق حاضر آمد، حکایت از این دارد که شواهد تاریخی از خانه و زندگی خانگی در ایرانِ قاجاری، از حیث کمیّت و کیفیت، آن‌قدر هست که بتوان به‌مدد آن از تاریخ اجتماعی معماریِ ایران در این دوره سخن گفت. به‌عبارت‌دیگر، این دورهٔ تاریخی دست‌مایه‌ای مناسب برای آغاز و بسط موضوع است. هرچند تفاوت میان فرایندهای اجتماعی و فرهنگی جوامع نظیر در نسبت با معماری ایشان، به‌خصوص گونه‌بنای خانه، امکان و فایدهٔ چنین پژوهشی را روشن تر می‌کند، مقوله هایی چون ساختار خانواده و تحول آن در گذر زمان، شأن و منزلت اجتماعی و جابه‌جایی در مراتب آن، و جنسیت زمینه‌هایی معقول در تاریخ‌نویسی اجتماعی معماری‌اند که می‌توان با رعایت احتیاط‌های علمی و نظری آن‌ها را به‌کار بست. بااین‌حال، محدودیت در منابع تاریخی هم‌چنان برقرار است. در میان منابع مکتوب، احتمالاً به‌علت تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی میان دو جامعهٔ انگلیس و ایران، کم‌تر نشانی از کیفیت زندگی خانگی و معماری خانه، معماران، بانیان، سازندگان، و استفاده‌کنندگان از آن می‌توان یافت. این محدودیت آن‌جا که پای زنان و نقش ایشان در میان باشد محسوس‌تر است. بسیاری از خانه‌های ایرانی در گذر روزگار از میان رفته و آن‌چه به‌جا مانده نیز یا به‌درستی ثبت و ضبط نشده است یا می‌توان در اصالت آن پس از مرمت و بازسازی‌اش تردید کرد، درحالی‌که مجموعهٔ صدها خانهٔ تاریخی انگلستان امروزه بخشی از میراث فرهنگی این کشور است و ژیروئار با تکیه بر بازدیدها و برداشت‌های معماریانهٔ خود از بیش از پانصد خانه در دههٔ ۱۹۶۰–۱۹۷۰ تاریخ‌نامه‌اش را تکمیل کرد. بنابراین، به‌نظر می‌رسد کوشش برای حفاظت از معدود بناهای به‌جا مانده و مستندنگاری آن در زمرهٔ اصلی‌ترین کارهای نه‌تنها معماران که مورخان معماری و اجتماعی است.

پی‌نوشت‌ها

1. Girouard, M. (1978), *Life in the English Country House: A Social and Architectural History*.

۲. بنیادِ کتاب دراصل بر سخن‌رانیِ ژیروئار در برنامهٔ «خطابه‌های اِسلید در آکسفورد» در سال ۱۹۷۵ استوار است که محتوای آن، پس از بازنویسی برای کتاب، دو برابر شده است. عنوانِ سخن‌رانی عبارت بود از «خانه‌های قدرت: تغییرِ صورت‌ها و کارکردها در خانه‌های حومهٔ شهریِ انگلیسی، ۱۹۳۰–۱۴۰۰»؛ موضوعی که در ساختارِ کتاب نیز ظاهر شده است.

۳. ژیروئار در متن کتاب به الگوی خانوادهٔ هسته‌ای و بسته اشاره‌ای نکرده است. بااین‌حال، دو پژوهش مهم لارنس استون، *بحران اشراف‌سالاری ۱۵۵۸–۱۶۴۱* (۱۹۶۵) و *خانواده، جنس، و ازدواج در انگلستان ۱۵۰۰–۱۸۰۰* (۱۹۷۷) در زمرهٔ معدود منابعِ درجهٔ دوم است که ژیروئار به آن‌ها ارجاع داده است.

۴. کارگران به‌مثابهٔ گروهی که قدرت و سرمایه‌شان جز زور بازو و مهارت نیست همواره در جامعهٔ انگلستان بوده‌اند. آن‌چه به‌خصوص در اواخر سدهٔ هجدهم و اوایل سدهٔ نوزدهم مهم شد نقش ایشان درمقامِ عاملانِ تاریخ است.

۵. تفکیک زندگی خدمه و اهل خانه در خانه‌های ویکتوریایی چنان سفت‌وسخت بود که دوکِ پورت‌لند هر خدمت‌کارِ خانگی را، که در راه‌روهای خانه می‌دید، اخراج می‌کرد (Girouard 1987: 285).

۶. الیزابت کاوندیش بعدها الیزابت تالبوت، کُنتسِ شروزبری، معروف به بسِ هاردویک (Bess of Hardwick) یا الیزابتِ هاردویک بود. او پس از چهار بار ازدواج از هیچ به مرتبهٔ بزرگ‌ترینِ اَشراف رسید، چنان‌که پس از ملکه الیزابت ثروت‌مندترین زن انگلستان بود. او زنی تاجرمسلک بود و ثروتی را که از همسرانش به او رسید با سرمایه‌گذاری در معادن و کارگاه‌های تولید شیشه توسعه داد. عمارتِ هاردویک‌هال مظهر بارز جاه طلبی‌های اوست. آلیس. ت. فریدمن، مورخ هنر، در مقالهٔ زیر شرحی از احوال او در نسبت با معماری هاردویک‌هال داده است:

Friedman, A. T. (1992), "Planning and Representation in the Early Modern Country House", in: *Reading Architectural History*, Dana Arnold (ed.), 211-218.

۷. بازی بیلیارد لزوماً مخصوص مردان نبود؛ ششمین دوکِ بکلیوو و همسرش روزانه تا پایان زندگی مشترکشان باهم بیلیارد بازی می‌کردند، اما این رسم چندان تداول نداشت (Girouard 1978: 297).

۸. حسینعلی نوذری در ترجمهٔ *تاریخ و نظریهٔ اجتماعیِ پیتر برک*، در صفحات ۲۹۷–۲۹۸، ذیلِ توضیح «فتح نورمن» این معنا را شرح داده است.

۹. این روش در استفاده از داده های کمّی در تاریخ نگاری را اصطلاحاً پروسوپوگرافی (prosopography) نامیده‌اند، به‌معنای بررسی ویژگی‌های سیاقیِ مشترکِ گروهی از کنش‌گران تاریخ با استفاده از مطالعهٔ زندگی جمعی آنان. لارنس استون از پیش‌گامان این روش بود (لوید ۱۳۹۴: ۲۳۶).

۱۰. بنگرید به نوربخش، هدیه (۱۳۸۶)، «عرصه‌ها و نهادهای شهری در تهرانِ عصر مشروطه»، *گلستان هنر*، ش ۹، ۵۲–۶۱.

۱۱. بنگرید به عابد، شورش (۱۳۹۱)، *نقش قدرت در معماری ناصری*، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، تهران: دانشکدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی.

۱۲. بنگرید به فتحی، سمیرا (۱۳۹۱)، *محلهٔ دولت ناصری؛ فرهنگ سکونت و فضای شهری در محلهٔ دولت ناصری*، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، تهران: دانشکدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی.

هم‌چنین، بنگرید به همین پژوهش در: فتحی، سمیرا (۱۳۹۹)، *سکونت در محله؛ روایتی از شکل‌گیری محلهٔ دولت تهران در دورهٔ ناصری*، تهران: فرهنگستان هنر.

۱۳. بحث از چرایی و چگونگی کاربست مفهوم طبقه در این دوره موضوع این مقاله نیست. بااین‌حال، شیرین مهدوی، مورخ دورهٔ قاجاری، آن را موجه نمی‌داند. از منظر او، استعمال مفهوم و اصطلاح «شأن» به‌جای «طبقه» مفیدتر است.

۱۴. احتشام‌السلطنه دربارهٔ ساخت باغ پدری‌اش نوشته است: «پدرم در خانه و اراضی ابتیاعی دست‌به‌کار احداث ابنیهٔ جدید شد و چون آن زمین‌ها آب مشروب کافی نداشت، [...] یک رشته قنات جدید هم خریداری کرد و به‌واسطهٔ آن قنات، باغ آباد شد و آن قنات را وقف عام فرمود که پس از این‌که از عمارات ما بیرون می‌آید وقف باشد برای عامهٔ ناس» (احتشام‌السلطنه ۱۵).

۱۵. کنت دمونت فورت (Conte de Monte Forte) (۱۸۷۸–۱۹۱۶) مستشار اتریشی و نخستین رئیس نظمیه در ایران که بسیار موردعلاقهٔ شاه بود.

۱۶. همان که نزد اهل علم به State of the Art معروف است.

شیوهٔ ارجاع به این مقاله

حسینی، مهدی (۱۴۰۲)، «تاریخ اجتماعی معماری خانه و زندگی خانگی امکان و فایدهٔ کاربستِ مفاهیم و روش‌های تاریخ اجتماعی در تاریخ‌نگاشتِ معماری ایران»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، دورهٔ ۱۳، ش ۱، پیاپی ۲۵، بازیابی در:

https://doi.org/10.30465/shc.2023.42994.2412>.

کتاب‌نامه

اتحادیه، منصوره و سیروس سعدوندیان (۱۳۶۲)، *سیاق معیشت در عصر قاجار؛ سیاق اول: حکمرانی و مُلک‌داری*، تهران: تاریخ ایران.

اتحادیه، منصوره (۱۳۸۴)، *مراسلات تهران: نامه‌های مباشر میرزاحسین‌خان مبصرالسلطنه از تهران به کاشان*، تهران: سیامک.

ارمغان، مریم، هما ایرانی بهبهانی، و حسین سلطان‌زاده (۱۳۹۲)، «معماری و فرهنگ در خانه‌های اعیانی تهران در دورهٔ قاجار»، *پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران*، دورهٔ ۳، ش ۱، ۲۹–۵۰.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۸۹)، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، تهران: امیرکبیر.

امین‌لشکر، قهرمان‌میرزا (۱۳۷۸)، *روزنامهٔ خاطرات امین‌لشکر*، تهران: اساطیر.

برک، پیتر (۱۳۹۴)، *تاریخ و نظریهٔ اجتماعی*، ترجمهٔ حسینعلی نوذری، تهران: طرح نقد.

سالور، قهرمان‌میرزا (عین‌السلطنه) (۱۳۷۴)، *روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان‌میرزا سالور): روزگار پادشاهی ناصرالدین‌شاه*، ج ۱، تهران: اساطیر.

شهیدی مارنانی، نازنین و مهرداد قیومی بیدهندی (۱۳۹۲)، «رویکرد تاریخ فرهنگی و امکان و فواید آن در مطالعات معماری ایران»، *پژوهش‌نامهٔ انجمن ایرانی تاریخ*، س ۵، ش ۱۷، ۸۷–۱۰۷.

شیرو، دانیل (۱۳۸۸)، «چشم‌انداز اجتماعی و تاریخی مارک بلوک»، در: *بینش و روش در جامعه‌شناسیِ تاریخی*، تدا اسکاچپول و دیگران، ترجمهٔ هاشم آقاجری، تهران: مرکز.

فتحی، سمیرا (۱۳۹۲)، *محلهٔ دولت ناصری: فرهنگ سکونت و فضای شهری در محلهٔ دولت ناصری*، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، تهران: دانشکدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی.

لوید، کریستوفر (۱۳۹۴)، «بررسی انتقادیِ روش‌شناختِ تاریخ اجتماعی و دفاع از ساخت‌گرایی»، در: *تاریخِ اجتماعی؛ دانش، روش، آموزش*، ابراهیم موسی‌پور بشلی، تهران: سمت.

مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، *شرح زندگانی من*، ۳ ج، تهران: زوار.

مک‌رایلد، دانلد و آورام تیلور (۱۳۹۷)، *نظریهٔ اجتماعی و تاریخِ اجتماعی*، ترجمهٔ محمد غفوری، تهران: سمت.

مهدوی، شیرین (۱۳۷۳)، «تحرک اجتماعی در دورهٔ قاجار»، ترجمهٔ افسانه منفرد، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۸۵ ۸۶

Arnold, D. (2002), *Reading Architectural History*, London: Routledge.

Ashraf, A. and A. Banuazizi (1992), "Classes in the Qajar Period", in: *Iranica Encyclopedia*.

Calhoun, Craig (1994), *Dictionary of the Social Sciences*, London: Oxford Univercity Press.

Girouard, M. (1978), *Life in the English Country House: a Social and Architectural History*, Newhoun: Yale University Press.

Mahdavi, S. (2012), "Everyday Life in Late Qajar Iran", *Iranian Studies*, vol. 45, no. 3, 355–370, Available at:<http://www.jstor.org/stable/41445214>.

Mahdavi, S. (2009), "Qajar Dynasty xii, The Qajar-Period Household", in: *Iranica Encyclopedia*.

Mahdavi, S. (1999), "The Structure and Function of the Household of a Qajar Merchant", *Iranian Studies*, vol. 32, no. 4, 557-571.

Stone, L. (1978), "On the Grand Scale: Review of Life in the English Country House", *TLS*, no. 10.

Stearns, Peter N. (2001), *Encyclopedia of European Social History*, vol. 1, NY: Charles Scribner's and Sons.

Thompson, P. (1976), "Mark Girouard and Architectural History", *History Workshop Journal*, vol. 2, no. 1, 215–217.